

ترکیه در آستانه «اتحادیه اروپا»

و ایران در همسایگی اروپا!

صفحه ۳

انتخابات ریاست جمهوری

و سیاست ما

اما گردانندگان و دست اندرکاران این صحنه از هر دو سو با چالش های بسیار جدی دست به گریباندند. محافظه کاران که با خیال آسوده پس از تسخیر شورای شهر تهران و به چنگ آوردن مجلس هفتم در کمین مقام ریاست جمهوری به انتظار نشسته اند، با اطمینان از پیروزی خود از طریق «شورای هماهنگی نیروهای انقلاب اسلامی» می کوشند تا در هماهنگی با یکدیگر مسیر راه برای دستیابی به کرسی ریاست جمهوری را هموار تر کنند. اما در همان گام های اول آشکار شد که یکدست شدن صفوف آنان چندان آسان نیست.

بقیه در صفحه ۲

نهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری ایران در شرایطی فرا می رسد که فضای سیاسی جامعه تا حدود زیادی حتی نسبت به دوره های پیش از دوم خرداد سردتر و روحیه مردم در قبال آن بی تفاوت تر شده است. در میان حاکمان برعکس، با وجود بسته تر شدن فضا و کنار گذاشتن بخش دیگری از نیروهای خودی به بیرون از دایره قدرت، التهاب، تشمت، کشمکش و جنب و جوش در درون هر دو جناح اصلی حکومت کم نیست. پیرامونیان نیز که تا پیش از این می کوشیدند از لابه لای صفوف حکومتیان خودی نشان دهند، چندان مجالی برای اظهار وجود نمی یابند.



پیروزی قابل پیش بینی محمود عباس

هماد شیبانی

صفحه ۲۰

تاریخ یک عجزه است!

مصاحبه مجله اتریشی پروفیل با
محمود درویش، شاعر فلسطینی
برگردان فرزانه عظیمی

صفحه ۲۱

«نظام جامع تأمین اجتماعی» در جمهوری اسلامی: گسترش تهاجم و تعرض همه جانبه به زندگی کارگران و زحمتکشان

صفحه ۵

کمیسیون کارگری سازمان

قانون پناهندگی آلمان در سال ۲۰۰۵

برگردان ناهید جعفرپور

صفحه ۲۳

دیدگاه ها

در باره «فراهوان ملی (فراندوم)»

رضا اکرمی

در خواست شاگردی از استاد

امد آزاد

«استاد» را آسوده گذارید، بکار خویش رسد

ممد اعظمی

فراهوان (فراندوم) نگاه ها و چالش ها

صفحات ۱۱ تا ۱۷

معرفی و نقد کتاب

همه آدمهای رفسنجانی!

صفحه ۱۸

انتخابات ریاست جمهوری و سیاست ما

بقیه از صفحه اول

جدال و درگیری بیش از آن حدی است که می پنداشتند از میان ۵ گزینه «شورای هماهنگی» یعنی علی اکبر ولایتی، علی لاریجانی، احمد توکلی، محسن رضائی و محمود احمدی نژاد، بجز علی لاریجانی بقیه هر کدام بشکلی سازشان را در دستگاهی غیر از دستگاه «شورای هماهنگی» کوک کرده اند. کار بدانجا کشیده است که این اختلافات بشکل رسمی در مطبوعات و رسانه های کشور باز تاب پیدا کرده و پیش از اینکه «شورای هماهنگی» نام نامزد مشترک را اعلام کند، حداقل محسن رضائی و علی اکبر ولایتی فعالیت انتخاباتی خود را شروع و احمد توکلی اعلام نموده است که پای بند مصوبات «شورای هماهنگی» نخواهد بود. محمود احمدی نژاد نیز از پیش با عدم شرکت در جلسات «شورای هماهنگی» پاسخ خویش را روشن کرده است. کشمکش به اندازه ای است که نتیجه و حاصل کار «شورای هماهنگی» تا کنون به ناهماهنگی بین ۵ گزینه دستچین شده خود انجامیده است.

از سوی دیگر اصلاح طلبان که در دوره های پیش با متشکل کردن نیروهای دوم خرداد موفق شدند تا حدی هماهنگ عمل کنند و در جریان انتخابات مجلس ششم اکثریت نزدیک به اتفاق لیست پیشنهادی خود در تهران و حدود ۷۰ درصد نمایندگان معرفی شده در کل ایران را وارد مجلس نمایند، نتوانستند روی یک نماینده مشترک به توافق برسند. دو تشکل اصلی این جناح یعنی مجاهدین انقلاب اسلامی و جبهه مشارکت ایران اسلامی، دکتر مصطفی معین وزیر مستعفی خاتمی را کاندیدای خود اعلام کردند و مجمع روحانیون مبارز کربوبی را نامزد خویش دانست. این صف بندی هنوز پیش از ورود هاشمی رفسنجانی به صحنه انتخابات است. با آمدن او صف بندی ها دستخوش تغییرات زیادی خواهد شد. همه شواهد نیز بر این دلالت دارد که او برای کرسی ریاست جمهوری دندان تیز کرده است تا هم از این خوان یغما، سفره خویش رنگین تر کند و هم از برخی محافظه کاران مجلس پنجم و اصلاح طلبان مجلس ششم انتقام گرفته، عقده گشائی کند. با آمدن هاشمی رفسنجانی به صحنه برخی از اصلاح طلبان که از مدت ها پیش به استقبال او شتافته بودند، در رکاب او پا خواهند زد و از طرف دیگر گروهی از همراهان دیرین او در صفوف محافظه کاران نیز، گمشده خویش دوباره باز خواهند یافت و با هم کاسه و هم کیسه خواهند شد. بدین ترتیب پس از

شکست اصلاح طلبان حکومتی و کنده شدن مردم از آنها، هاشمی رفسنجانی که در دور پیشین انتخابات مجلس با تقلب و به کمک رهبر و شورای نگهبان توانسته بود در پائین لیست سی نفره تهران مکانی برای خود دست و پا کند، در این دور با روی بر تری نسبت به سایر رقبیان خود در میان شرکت کنندگان در انتخابات بهره مند است و شانس بیشتری برای انتخاب دارد.

انتخابات دوره نهم ریاست جمهوری در قیاس با دوره های پیش بسیار بسته تر و فضا برای تنفس حتی جناحهای حکومتی تنگ تر شده است. در جمهوری اسلامی انتخابات بجز یک سال نخست آن، به همه چیز شباهت داشته است جز انتخابات. حق انتخاب در این رژیم بی معنا است. انتخابات، از یک رای گیری ساده برای نمایندگانی که از فیلتر شورای نگهبان عبور کرده و تأیید این ارگان را در کارنامه دارند، فراتر نمی رود. آزادی سازمانها و احزاب، رسانه ها و مطبوعات و آزادی بیان و قلم، بعنوان پیش شرط های اولیه یک انتخابات آزاد منتفی است. انتخابات در بهترین حالت رقابتی است بین نیروهای طرفدار نظام. که این هم در انتخابات سال گذشته منتفی گردید. در آن دوره دامنه اختناق تا آنجا گسترده شد که حتی نیروهایی که برای حفظ این سیستم راه حل هایی غیر از راه حل خط حاکم ارائه می دادند نیز، از زیر گویوتین شورای نگهبان نتوانستند جان سالم بدربرند. از آن پس فضا چنان تنگ شده است که اصلاح طلبان خوششود به این اند که یکی از نرم ترین کاندیداهای آنان بتواند سلامت از سد شورای نگهبان گذر کند.

چنین بنظر می رسد مردم در این انتخابات مشارکشان از دور هفتم مجلس کمتر باشد. بر اساس آمار رسمی خود رژیم میزان شرکت کنندگان در رای گیری برای نمایندگان مجلس هفتم با خذف آراء سفید و باطله حدود چهل در صد بوده است. در این انتخابات تا کنون بخشی از اصلاح طلبان به موضع مخالف کشیده شده و بخش دیگری از مردم با رژیم فاصله گرفته اند. تمامی شواهد تا کنون از شرکت محدود مردم خبر می دهد. داغ کردن تنور انتخابات که این روزها طرفداران حکومت در شیپور آن می دمند با همین ارزیابی و برای جلو گیری از این شکست و جلب مردم به شرکت در انتخابات صورت می گیرد. اهمیت دارد که احزاب، سازمان ها، جریانات سیاسی و روشنفکران فرهیخته کشورمان در طرد این مضحکه، که نام انتخابات بر آن نهاده اند بکوشند و با اتخاذ سیاستی هماهنگ، نگذارند آبرو و باختگی این رژیم از دیده ها پنهان نگهداشته شود.

اگر از چند سال پس از دوم خرداد که شکاف درون حکومت دهان گشود و مردم امکان

یافتند برای زدن نمایندگان رسمی ولایت فقیه، رای خود را به حساب جناح مقابل بریزند بگذریم، سیاست اپوزیسیون ترقی خواه از یکسال پس از به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی همواره تحریم انتخابات بوده است. سیاست تحریم اعلام نظر و اعلام مخالفت با رژیمی بوده است که با سرکوب و سرنیزه «عدل اسلامی» خود را در سرزمینی به وسعت کشورمان ایران گسترانده است. این سیاست اعلام «نه» به حکومتی است که هزاران نفر از فرزندان دلاور کشورمان را به بند کشیده یا وادار به ترک دیار کرده یا بجوخه مرگ سپرده است و منابع و ثروت های مردم ایران را بر باد داده است. سیاست تحریم دست رد به سینه حکومتی است که در آن مشتی دزد و کلاهبردار بر جان و مال و ناموس مردم حکمرانی می کنند و بجز خود هیچ خدائی را بنده نیستند. این سیاست، با وجود درستی آن در صورتی که در حد اعلام نظر بماند چندان منشاء اثری نخواهد شد. ما پیشنهاد می کنیم که جریانات مختلف اپوزیسیون (داخل و خارج) در مشورت با یکدیگر در فرصتی که تا انتخابات باقی است، نظر خود را هماهنگ کنند و با اتخاذ یک سیاست موثر و روشن، بکوشند رژیم را در سنگری ضعیف تراز آنچه هست قرار دهند تا پایه های بنای قدرتش سست تر و امکان تلاشی آن مهیا شود. ما فکر می کنیم که اگر اپوزیسیون در اتخاذ سیاست بتواند اشکال نوینی برگزیند که هم «نه» خود را به حکومت آشکار تر بیان دارد و هم این «نه» امکان طنزین و انعکاس وسیعتری پیدا کند، شرایط برای حرکات یکپارچه و شکل گیری یک جنبش نیرومند علیه رژیم مناسب تر خواهد شد. انعکاس حرکت یکپارچه مردم، هم صفوف اپوزیسیون را متحد تر می کند و هم امکان جلب پشتیبانی جهانی را افزون تر می نماید و هم این مجموعه مردم را در مبارزه برای استقرار دموکراسی امیدوارتر بمیدان می کشاند.

سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران برای اتخاذ سیاست مشترک در قبال انتخابات، همه سازمان ها و احزاب سیاسی و جریانات چپ و ترقی خواه را دعوت می کند که برای گفتگو، تبادل نظر و هماهنگ کردن سیاست خود گرد هم آیند. در صورتی که اپوزیسیون ترقی خواه بتواند در این انتخابات از اشکال کهنه، کلیشه ای و سنگ شده گذشته گذر کند و سیاست نوینی با مضمون «نه» به حکومت بیاید، در بالا بردن انرژی و توان کل جنبش نقش موثری ایفا خواهد نمود. ما بسهم خویش می کوشیم که در این راه گام برداریم و دستان پر توان همه عزیزان و یارانی که با قلم و قدم راه پر سنگلاخ استقرار آزادی در ایران را هموار می کنند، صمیمانه می فشاریم.

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی ایران

ترکیه در آستانه «اتحادیه اروپا»

و

ایران در همسایگی اروپا!

اروپا، آن را مفید و ضروری می‌دانست. تشکیل و گسترش اتحادیه اروپا، جزئی از روند عمومی جهانی شدن اقتصاد سرمایه‌داری است که، به نوبه خود نیز، در تقویت و تسریع آن در دهه‌های اخیر تأثیرگذار بوده است. تمرکز فزاینده سرمایه‌ها، تصرف بازارها و تصاحب هرچه بیشتر منابع و امکانات اقتصادی، و نه لزوماً فتوحات نظامی، ابزارها و عوامل عمده توسعه و تقویت اتحادیه اروپا در این دوره بوده است. در هر حال، به کارگیری ابزار و شیوه‌های «مسالمت‌آمیز»، مقاصد امپریالیستی این «امپراتوری» نوظهور را، به هیچ وجه، منتفی نمی‌سازد.

با پیوستن قطعی ترکیه به اتحادیه اروپا، دامنه قلمرو و نفوذ این نهاد تا قلب خاورمیانه امتداد می‌یابد. عناوینی مانند «خاور نزدیک» و «خاورمیانه» - که اتفاقاً به وسیله خود اروپایی‌ها و بر مبنای «اروپا مدار» تعریف شده‌اند - دگرگون می‌شوند و «خاورمیانه» عملاً به «خاور نزدیک» تبدیل می‌گردد. ترکیه که، به لحاظ جغرافیایی - تاریخی، «پلی» میان اروپا و آسیا محسوب می‌شده، در واقع، «سر پل» اتحادیه اروپا در آسیای غربی می‌شود. بدین ترتیب، این اتحادیه نه تنها همسایه دیوار به دیوار ایران بلکه همسایه عراق و سوریه، و همچنین برخی کشورهای منطقه قفقاز می‌شود. قابل توجه است که در حالی که سردمداران فعلی آمریکا، با حضور گسترده نظامی، لشکرکشی و اشغال عراق، در پی تغییر جغرافیای سیاسی منطقه خاورمیانه در جهت تأمین منافع امپریالیستی خود هستند، اتحادیه اروپا تعقیب مقاصد مشابه را با بهره‌گیری از ابزارهای اقتصادی، سیاسی و دیپلماتیک، و گسترش قلمرو اتحادیه تا مرزهای ایران، عراق و ...، به انجام می‌رساند. درحالی که بخشی از هیأت حاکمه آمریکا عملاً بر طبل «جنگ تمدن‌ها» می‌کوبد، تصمیم‌گیرندگان اصلی اتحادیه اروپا پذیرش ترکیه، با اکثریت جمعیت مسلمان، را در اروپای اکثریت مسیحی، «امتیاز»ی برای این اتحادیه می‌دانند و، در واقع نیز، ترکیه با بازار ۸۰-۷۰ میلیونی، نیروی کار جوان و فراوان و دیگر منابع خود، امتیاز و امکان چشم‌گیری برای اروپای واحد محسوب می‌شود.

اما تلاشهای اروپاییان برای توسعه نفوذ اقتصادی و سیاسی خود و ایفای نقش بیشتر در تحولات خاورمیانه به طور کلی، و مناسبات آنها با ایران به طور خاص، طبیعتاً، به گسترش اخیر اتحادیه اروپا و

۴۵۰ میلیون نفر بالغ گشته است. در سال ۲۰۰۷ میلادی، دو کشور دیگر از اروپای شرقی، بلغارستان و رومانی، نیز وارد اتحادیه اروپا خواهند شد. دور از انتظار نیست که حتی پیش از عضویت قطعی ترکیه، چند کشور دیگر نیز به جرگه اعضای این اتحادیه بپیوندند.

اتحادیه اروپا، با ۲۵ عضو فعلی خود، دومین قطب اقتصادی جهان، بعد از ایالات متحده آمریکا، را به وجود آورده و از توان رویارویی و رقابت، در این عرصه، با رقیب و شریک دیرین خود برخوردار شده است. اقتدار سیاسی این نهاد، به واسطه چگونگی شکل‌گیری و گسترش آن، پا به پای قدرت اقتصادی آن افزایش نیافته و، همان طور که تجربه اخیر لشکرکشی آمریکا به عراق به روشنی نشان داد، همچنان فاقد هم‌آهنگی و انسجام درونی کافی در موضع‌گیریها و اتخاذ تصمیمات واحد در عرصه سیاست بین‌المللی است. در یک کلام، اتحادیه اروپا با «ایالات متحده اروپا» - چنان که خواست و مطلوب بخشی از بنیادگذاران و طرفداران آن بوده و هست - هنوز فاصله‌های طولانی دارد. با این همه، با گسترش فزاینده وزن و قدرت اقتصادی این اتحادیه و سلطه بیشتر آن بر مناطق پیرامونی، و با تلاش پی‌گیر در پی‌ریزی و تحکیم قطب اروپایی در برابر قطب‌های بالفعل و بالقوه دیگر، مسلماً قدرت و نفوذ سیاسی و نظامی آن در عرصه جهانی نیز به تدریج افزون‌تر خواهد گشت. برخی از مدافعان این نهاد از آن به عنوان «امپراتوری دمکراتیک» نام می‌برند، زیرا که ایجاد و گسترش آن، برخلاف نمونه‌های تاریخی امپراتوری‌ها، نه بر پایه قصد و هدف توسعه‌طلبی و کشورگشایی یک دولت - ملت واحد، و نه از طریق تهاجم نظامی، بلکه به صورتی «داوطلبانه» و از راه جلب نظر و توافق کشورهای عضو اتحادیه، انجام گرفته است. لکن همان طور که بررسی روند شکل‌گیری این اتحادیه آشکار می‌سازد، اگر نه قصد و خواست یک دولت واحد، قصد و خواست انحصارات و سرمایه‌های بزرگ و دولت‌های عمده اروپای غربی (فرانسه، آلمان، ایتالیا و بعداً نیز بریتانیا) موتور و محرک اصلی تشکیل و توسعه این نهاد بوده‌اند. به علاوه ایجاد این نهاد، که اکنون به رقیبی قدرتمند برای آمریکا تبدیل شده، طی سالیان گذشته، مورد حمایت خود آمریکا نیز بوده است که برای مقابله با «بلوک شرق» و همچنین برای جلوگیری از قدرت‌یابی دوباره آلمان در بطن

پس از چهل سال دق‌الباب برای ورود به «اتحادیه اروپا»، سرانجام اجلاس سران این اتحادیه در ماه گذشته موافقت خود را برای آغاز مذاکرات با ترکیه، در جهت پیوستن این کشور به اتحادیه اروپا، اعلام کرد. این مذاکرات در اکتبر (مهرماه) آینده شروع می‌شود ولی روند عضویت ترکیه در اتحادیه اروپا، به منظور احراز و تأمین شرایط و معیارهای موردنظر اتحادیه از جانب ترکیه، احتمالاً، ده سال طول خواهد کشید. هرچند آغاز این گفتگوها هنوز تضمینی برای عضویت این کشور نیست اما، صرفنظر از مسائل و رویدادهای غیرقابل پیش‌بینی، گرایش غالب در هر دو سو عضویت کامل و قطعی ترکیه در اتحادیه اروپا را مد نظر دارد.

تعلق به اروپا، تقلید از اروپا و بالاخره الحاق به اروپای واحد، همواره یکی از آرزوها و خواست‌های اقشار محدود و معینی از ترکیه معاصر بوده است. بر پایه نظرسنجی‌های اخیر، اکنون اکثریت بزرگ مردم این کشور، بنا به دلایل و انگیزه‌های گوناگون، خواهان پیوستن به اتحادیه اروپا هستند. اما بررسی تأثیرات و تبعات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی این عضویت در ترکیه، و این که، در این رهگذر، نهایتاً کدامیک از طبقات و اقشار این جامعه «برنده» و یا «بازنده» می‌شوند، موضوعی است که پرداختن به آن نیازمند فرصتی دیگر است.

آنچه در اینجا مورد نظر ماست، تأملی کوتاه پیرامون این مسئله است که با پیوستن آتی ترکیه به اتحادیه اروپا، سرزمین ما نیز، خواسته یا ناخواسته، در همسایگی اروپا قرار می‌گیرد. آیا ایران آمادگی پذیرش این همسایه جدید را دارد؟ برخورد یا برنامه اروپای واحد در مورد ایران چیست؟ الزامات و یا تأثیرات این همجواری از چه قرار است؟ ...

همسایه آینده ایران، اتحادیه اروپا، چنان که می‌دانیم، روندی از گسترش، تحکیم و قدرت‌یابی فزاینده را، طی نیم‌قرن گذشته، پشت سر نهاده است. آنچه در آغاز قراردادهای ساده و متعارف مبادله کالا و همکاریهای اقتصادی میان چند کشور اروپایی بوده، به «بازار مشترک» ۶ کشور و، در حال حاضر، به اتحادیه‌ای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی متشکل از ۲۵ کشور فراوریده است. اروپای «کهن»، در واقع، چهره تازه کرده است. با جذب و پیوستن ده عضو جدید (که غالب آنها محصول فروپاشی «بلوک شرق» و شوروی سابق بوده‌اند) در ماه مه سال گذشته میلادی، جمعیت این اتحادیه به

پیوستن آتی ترکیه بدان، محدود و منحصر نمی‌شود. صرفنظر از این که اروپا و به ویژه، «بازار مشترک»، همواره یکی از طرفهای اصلی روابط اقتصادی و سیاسی ایران در نیم‌قرن گذشته بوده است، پس از انقلاب بهمن ۱۳۵۷ نیز، به دنبال تضعیف شدید موقعیت آمریکا، دولتهای عمده اروپای غربی در صدد توسعه مبادلات اقتصادی و کسب سهم افزونتری از بازار وسیع ایران و حضور بیشتر در بخش نفت و گاز آن بوده‌اند. آلمان، فرانسه، ایتالیا و بریتانیا، غالباً از مهمترین تأمین‌کنندگان واردات ایران به حساب می‌آیند و، در حال حاضر هم، نزدیک به نیمی از مبادلات بازرگانی ایران با اتحادیه اروپا (متشکل از ۲۵ کشور) است.

ولی مناسبات سیاسی جمهوری اسلامی با اروپا، چنان‌که می‌دانیم، همواره دچار فراز و نشیب‌های شدید شده و این هم، اساساً، ناشی از ماجراجویی‌های این رژیم در سطح منطقه، حمایت از تروریسم اسلامی و توسل آشکار به تروریسم دولتی (صدور فتوای قتل سلمان رشدی، ترور در رستوران میکونوس و...) بوده است. به طوری که، اتحادیه اروپا، در موضعگیری واحد علیه اقدامات و سیاست‌های حکومت ملایان، چند بار سفیران خود را از تهران فراخوانده و، ضمناً، حسرت دیدار رسمی از یک پایتخت عمده اروپایی، طی دوره هشت‌ساله ریاست جمهوری، نیز همچنان در دل رفسنجانی باقی مانده است. با روی کار آمدن خاتمی و امید بستن اروپاییان هم به اصلاحات موعود وی، مناسبات سیاسی جمهوری اسلامی با اتحادیه اروپا نیز به صورت چشم‌گیری، توسعه یافت. لکن با آشکار شدن شکست اصلاح طلبان حکومتی و، علاوه بر آن، افشای برنامه‌ها و ماجراجویی‌های اتمی رژیم حاکم بر ایران، روند بهبود روابط فیما بین نیز مختل و متوقف گردید.

در پی رو شدن مقاصد و برنامه‌های اتمی جمهوری اسلامی، و کوشش‌های دولت آمریکا برای کشاندن پرونده ایران به «شورای امنیت، و احتمالاً تصویب و اعمال مجازات‌های اقتصادی علیه آن، اتحادیه اروپا از پاییز سال پیش تلاش‌های وسیعی را برای «پا درمیان» در این قضیه، و متقاعد کردن رژیم اسلامی به توقف فعالیتهای غنی‌سازی اورانیوم و تولید سوخت هسته‌ای در برابر دریافت کمک‌های فنی و اقتصادی و توسعه مناسبات با اروپا، به کار گرفته است. مذاکرات جاری بین سه دولت فرانسه، آلمان و بریتانیا، به نمایندگی از سوی اتحادیه اروپا، و مسئولان جمهوری اسلامی، که به طور متناوب در تهران و پایتخت‌های اروپایی انجام می‌گیرد، تقریباً تمامی عرصه‌های روابط فیما بین، از مسئله اتمی گرفته تا همکاری‌های اقتصادی و مناسبات سیاسی و امنیتی را در بر می‌گیرد. اتحادیه اروپا که در این باره موضعی یک‌پارچه و هم‌آهنگ اتخاذ کرده است، می‌تواند با استفاده از قدرت و نفوذ سیاسی و

اهرم‌های اقتصادی گوناگون خود (افزایش سرمایه‌گذاری خارجی، گسترش مبادلات بازرگانی، حمایت از عضویت ایران در «سازمان تجارت جهانی»، انتقال تکنولوژی، ...) جمهوری اسلامی را به دست کشیدن از ساخت سلاح‌های کشتار انبوه و ماجراجویی‌های جدید و مداخله در امور کشورهای دیگر ترغیب و، در عین حال، موقعیت خود را هم در ارتباط با آینده ایران و خاورمیانه تقویت نماید. اما گردانندگان رژیم حاکم نه فقط در مورد چگونگی مناسبات با اروپا بلکه درباره مجموعه سیاست خارجی رژیم نیز همچون بسیاری از سیاست‌های داخلی آن، همچنان درگیر کشمکش‌های همیشگی باندی و جناحی خود هستند و، از این رو نیز، نتیجه مذاکرات جاری هم به دعوای درونی دستجات حکومتی گره خورده است.

در هر حال، اگر حاکمان کنونی ایران اصلاً پروای آن را نکنند یا نکنند، و اگر جامعه ما آمادگی پذیرش آن را داشته باشد یا نداشته باشد، تغییرات و تحولات بزرگی که در عرصه جهانی جاریست، تأثیرات ناگزیر خود را بر سرزمین ما بر جای خواهند نهاد. توسعه اتحادیه اروپا و همجواری آتی آن با ایران، تنها یکی از آن تحولات است که در اینجا مورد بحث ماست. هرگاه، تا چندسال پیش، ایران در روابط خود با «بازار مشترک» تنها با ۶ کشور و یا بعداً، با ۱۵ کشور طرف معامله بود، امروز در مناسبات خود با اتحادیه اروپا با ۲۵ کشور و دومین قطب اقتصادی جهان روبروست. و این بدان معناست که، با در نظر گرفتن مقررات و معیارهای حاکم بر سازماندهی و کارکرد این نهاد، هرگونه اختلال در روابط اقتصادی و سیاسی ایران با اتحادیه اروپا، برهم خوردن مناسبات آن با ۲۵ کشور را به دنبال خواهد داشت. هرگاه ایران امروز می‌تواند مستقیماً با ترکیه مذاکره و معامله کند، فردا راه عقد قرارداد و همکاری با «آنکارا» نیز از مسیر «بروکسل» خواهد گذشت.

می‌توان تصور کرد که همسایگی آتی ایران با اروپا، پاره‌ای تأثیرات مثبت نیز برای جامعه ما به ارمغان آورد. مثلاً افزایش رفت و آمد میان همسایگان و گسترش مبادلات اجتماعی و فرهنگی با اروپا به باز شدن فضای جامعه در ایران و به دوستی و همبستگی بیشتر در بین ملت‌ها کمک نماید، و یا تحت تأثیر این همسایگی و حساسیت افزونتر افکار عمومی در جوامع اروپایی، شرایط سرکوب و خفقان در داخل برای حاکمان خود کامه دشوارتر شود. . . لکن در نبود آمادگی و تدارک لازم و با انزوای روز افزون سیاسی و اقتصادی ایران، آنچه بیش از همه در انتظار جامعه ماست، پذیرش و تحمل غافلگیرانه و انفعالی همه تبعات و تأثیرات زیانبار تحولاتی است که در چهارسوی مرزهای این سرزمین و در عرصه جهانی جریان دارد. اما چیزی که در تصویر همجواری ایران و اروپا بیشتر از همه به چشم

می‌زند، عقب ماندگی شدید جامعه ماست. این همسایگی ناگزیر، در واقع، عقب‌ماندگی ایران را عریان‌تر از همیشه به نمایش می‌گذارد. دوره پنجاه‌ساله‌ای که مصادف با شکل‌گیری، گسترش و قدرت‌یابی اتحادیه اروپاست، برای جامعه ما همه حاکی از منابع هدر رفته و فرصتهای از دست رفته، و عقب ماندگی بیشتر در قیاس با تحولات جهانی، و حتی در مقایسه با بسیاری از جوامع مشابه، است. کافی است که موقعیت کنونی ایران را با همسایه قدیمی‌اش ترکیه مقایسه بکنیم که پنجاه سال پیش از این در وضعیت اقتصادی-اجتماعی، کمابیش، مشابهی با ایران قرار داشت. هرچند امروز هم مردمان سخت‌کوش ترکیه از نابسامانی‌های بسیار و نابرابری‌های شدیدی رنج می‌برند، ولی این کشور توانسته است، طی این مدت، اقتصادش را به طور چشمگیری توسعه بدهد. چنان‌که مثلاً تولید ناخالص سرانه در آن کشور به حدود یک و نیم برابر تولید ناخالص سرانه در ایران رسیده و حجم سالانه صادرات آن (که حدود ۸۰ درصد آن را صادرات محصولات صنعتی تشکیل می‌دهند) به بیش از ده برابر صادرات غیرنفتی ایران بالغ شده است. ولی ایران، با وجود برخورداری از «موهبت» درآمد‌های نفتی، در این مدت و به ویژه در دوران حاکمیت رژیم اسلامی، نه تنها از گسترش صادرات و رقابت در بازارهای جهانی بلکه از تأمین نیازهای اولیه جامعه نیز بازمانده است، نه فقط از تأمین اشتغال برای جوانان، زنان و مردان جویای کار ناتوان مانده بلکه میزان بیکاری را به سطح بی‌سابقه ۶-۵ میلیون نفر رسانده است، و نه تنها قادر به انتقال و توسعه تکنولوژی، حتی در حد جوامع مشابه خود، نشده بلکه عقب‌ماندگی مزمن آن در این زمینه دو چندان حادث‌تر گشته است. رسوایی عقد و سپس لغو قراردادهای تأمین خدمات فرودگاه بین‌المللی «خمینی» و ایجاد و توسعه شبکه تلفن‌های «موبایل» با شرکتهای ترکیه‌ای، در سال جاری، در واقع نشانه‌های دیگری از سرافکنندگی و درماندگی مضاعف حکومت ملایان در این زمینه بود. تدارک به هنگام و کسب آمادگی لازم برای رویارویی با تحولات منطقه‌ای و جهانی، و بهره‌گیری از فرصتها و امکانات بین‌المللی در جهت رشد و توسعه اقتصاد ملی و تأمین نیازهای فزاینده جامعه، مستلزم برنامه ریزی جامع و هم‌آهنگ و بسیج همه جانبه منابع و امکانات داخلی همراه با مشارکت و نظارت مؤثر توده‌های مردم و نمایندگان واقعی آنها و تشکلهای صنفی و سیاسی آزاد مستقل است. اما این همه، اساساً، با ماهیت و عملکرد رژیم استبدادی و ارتجاعی حاکم در تعارض است.



«نظام جامع تأمین اجتماعی» در جمهوری اسلامی: گسترش تهاجم و تعرض همه‌جانبه به کارگران و زحمتکشان

کمیسیون کارگری

افراد را در برابر کاهش شدید درآمد ناشی از بیماری، بیکاری، از کار افتادگی، سالمندی، حوادث و فوت محافظت می‌کند.

در نگاهی دراز مدت تأمین اجتماعی فراهم کردن رفاه، ترقی و امنیت مادی و معنوی شهروندان را به عهده دارد و در رویکردی دیگر نقش تأمین اجتماعی حفظ و ارتقاء بهره‌وری جامعه است.

اما در سیستم سرمایه‌داری نیروی کار به کالا تبدیل می‌شود. و به دلیل ویژگی این کالا باید بهره‌گیری از آن تداوم یابد. بنابراین بخشی از دستمزد تحت عنوان تأمین اجتماعی، کارآموزی، بازنشستگی، به نیروی کار پرداخت می‌شود.

پس از پیدایش دولتهای رفاه موضوع تأمین اجتماعی به یکی از وظایف و اهداف این دولتها تبدیل شد. این دولتها به درجات مختلف در زمینه ایجاد اشتغال و اقدامات رفاهی و بیمه بیکاری و قوانین کار و توزیع عادلانه درآمد‌ها برنامه‌هایی را دنبال کردند.

اما می‌توان از نگاهی کارکردی تأمین اجتماعی را در ۳ بخش که اصولاً با یکدیگر تفاوت ماهوی دارند، با اندکی تسامح چنین تعریف کرد: ۱- بخش بیمه‌ای ۲- بخش حمایتی ۳- بخش امدادی و نجات

۱- **در بخش بیمه‌ای:** هدف بنیادی فراهم کردن و تعبیه یک سیستم ایمنی و توانیابی و یا توانبخشی و یا بازتوانی برای نیروی کار شاغل در گستره آن (مزد و حقوق بگیر و یا کار یدی و فکری) است، تا چنانچه به هردلیل آنها دچار آسیب بشوند بتوان لطمات و خسارات را جبران کرد. هدف بنیادی‌تر این است که بیمه شده دچار آسیب و صدمه نشود.

منابع مالی در بخش بیمه‌های اجتماعی، از محل پرداخت حق بیمه تأمین می‌شود و بر این اساس به بودجه دولت متکی نیست. بنابراین مالکیت آن هم غیردولتی بوده و عمومی است. یا در واقع مالکیت این منابع بین‌نسلی و اجتماعی است. به عبارت دیگر تأمین اجتماعی یک مؤسسه غیردولتی، مستقل و دارای سهامداران مشخص است، مؤسسه‌ای با مالکیت اجتماعی و در ساختار و مناسبات دموکراتیک.

۲- **بخش حمایتی:** در این بخش هدف این است که افراد جامعه که به هر دلیل ناتوان شده‌اند و یا آسیب دیده‌اند از کمک‌ها و امکانات رفاهی در سطح حداقل و رفع نیازها برخوردار شوند. منابع مالی در این بخش اصولاً از طریق اتکاء به منابع مالی دولت تأمین می‌شود.

۳- **بخش امدادی و نجات:** در این بخش به حادثه دیدگان از محل بودجه دولت کمک می‌شود و امکانات حداقل در اختیار آنان قرار می‌گیرد.

بر اساس قوانین کار و تأمین اجتماعی، هر فرد شاغل ۷ درصد از حقوق خود را به اضافه ۲۰ درصد حقوق آن به عنوان سهم کارفرما و همچنین ۳ درصد آن به عنوان سهم دولت، نزد صندوق سازمان تأمین اجتماعی به امانت می‌گذارد. تا ضمن استفاده بهینه از این ذخیره مالی به گونه‌ای شفاف و قابل نظارت و کنترل، هزینه‌های خدمات درمانی، حقوق ماهانه دوران بازنشستگی و از کارافتادگی را تأمین کند. در سالهای اخیر معادل ۳ درصد حقوق کارگران به عنوان بیمه بیکاری (که کارفرما آن را می‌پردازد) برمبالغ فوق افزوده شده است.

نگاهی به پیدایش و گذشته تأمین اجتماعی در ایران

نقش مبارزات کارگران و تشکلهای کارگری را برای تحقق یک سیستم تأمین اجتماعی نمی‌توان انکار کرد. از جمله در نخستین اعتصاب کارگران چاپخانه‌ها در تهران در سال ۱۲۸۰ که به پیروزی اعتصاب نیز انجامید، پرداخت نیمی از اجرت در زمان بیماری کارگر یکی از خواسته‌های کارگران بود.

با تصویب قانون جامع رفاه و تأمین اجتماعی در مجلس ششم در اوایل سال جاری، پس از سه سال لایحه پیشنهادی سازمان تأمین اجتماعی در نهایت با نام «ساختار نظام جامع رفاه و تأمین اجتماعی» به ایجاد «وزارت رفاه و تأمین اجتماعی» انجامید. رأی اعتماد تا حدود زیادی شکننده مجلس هفتم به وزیر پیشنهادی دولت خاتمی از یکسو بیانگر کشاکش جناحهای مختلف رژیم در این مسئله است، و از سوی دیگر بیانگر توافق و اجماع دولت، مجلس و شورای نگهبان و خلاصه همه جناحهای رژیم در این عرصه است. و نهایتاً قرار است که ظاهراً مقوله «تأمین اجتماعی» و «رفاه و عدالت اجتماعی» با تأخیر ۲۵ ساله به وسیله کاربدستان و متولیان این رژیم فراهم گردد.

هدف از ایجاد چنین وزارتخانه‌ای از سوی سران و کارگزاران رژیم اینگونه بیان می‌شود:

«اجرا و تحقق بخشیدن اصل ۲۹ قانون اساسی جمهوری اسلامی که دولت را موظف می‌کند رفاه و تأمین اجتماعی آحاد مردم را فراهم کن»، «تحقق جنبه اقتصادی و عدالت اجتماعی مد نظر قانون اساسی تنها از طریق تحقق تأمین اجتماعی فراگیر امکان‌پذیر است». (گفتگوی محمد ستاری‌فر، رئیس پیشین سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی و مدیرعامل اسبق سازمان تأمین اجتماعی که در تهیه و تدوین قانون نظام تأمین اجتماعی نقش عمده داشته است، با روزنامه شرق مرداد ۱۳۸۳)، «قلمرو تأمین اجتماعی به شکل موزون و با یک نگاه ویژه در اصول قانون اساسی شکل گرفته است، تا در نهایت در اصل ۲۹ جمع‌بندی شود و اقدامات ضروری و لازم برای توانمند سازی مردم و افزایش کیفیت زندگی مردم را شکل بدهد.» (همان) و «برقراری امنیت اجتماعی، حمایت از محرومین، کاهش فقر و اجرای اصل ۲۹ قانون اساسی از ویژگیهای نظام جامع رفاه و تأمین اجتماعی است». (سخنان شریف‌زادگان وزیر رفاه و تأمین اجتماعی در مجلس شورای اسلامی).

اگرچه گروهی و از جمله برخی از نمایندگان مجلس ششم از این لایحه به عنوان برگ برنده‌ای برای پیروزی در انتخابات اسفندماه گذشته یاد کرده بودند، و یا برخی آن را «مهمترین قانون تصویب شده در طی نیم قرن اخیر» ارزیابی کرده و آن را اجرای بزرگترین پروژه اجتماعی دولت خاتمی در طی ۷ سال گذشته قلمداد می‌کنند، اما این قانون را باید در ارتباطی متقابل با یکدیگر لوایح و قوانین مانند لایحه حمایت از طرح نوسازی صنایع، مالیات مستقیم، سرمایه‌گذاری خارجی و امواج گسترده خصوصی سازی در تمام عرصه‌ها، به عنوان ابزاری ضروری برای اعمال تمهیداتی در ساختار اقتصادی بحران زده ایران در راستای نئولیبرالیسم جهانی و طرحهای انطباق ساختاری و تعدیل اقتصادی و توصیه و برنامه‌های بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول و خلاصه نظام بازار دانست.

بر این اساس تعدیل نیروی کار (بی‌کار سازیهای گسترده)، حذف و محدود کردن هزینه‌های رفاهی و امکانات بیمه‌ای و درمانی و بازنشستگی و نامناسب قلمداد کردن قوانین کار و تأمین اجتماعی و تلاش برای تغییر آنها به عنوان چاره بحران معرفی شده و به عنوان مجموعه مشکلات و موانع بر سر راه امکان جذب سرمایه‌گذاری داخلی و خارجی و افزایش تولید، افزایش اشتغال و افزایش بهره‌وری وانمود می‌شوند.

نگاهی کوتاه و مختصر به تعاریف:

در تعاریف دایره‌المعارفی، تأمین اجتماعی بیانگر گستره، تنوع و پیچیدگی و وجوه مختلفی است. برخی از نظریه پردازان اجتماعی آن را نوعی قرارداد اجتماعی می‌دانند، که دفاع و حفظ آحاد جامعه را در برابر مصائب اقتصادی - اجتماعی به عهده دارد. نوعی سرمایه‌گذاری بین‌نسلی و درون نسلی است که

رده‌بندی کند و علاوه بر آن موظف شد تا نسبت به بیمه اتباع خارجی اقدام کند.

در سال ۱۳۴۰ مواد جدیدی به قانون بیمه‌های اجتماعی کارگران الحاق گردید و همچنین تشکیل شورای عالی سازمان بیمه‌های اجتماعی کارگران به ریاست وزیر کار و با هدف تعیین خط مشی سازمان بیمه‌های اجتماعی جهت توسعه و تعمیم بیمه‌های اجتماعی برای کلیه کارگران کشور صورت گرفت و آیین‌نامه‌های طرح شده در لایحه قانونی بیمه‌های اجتماعی کارگران به تصویب رسید.

در سال ۱۳۴۱ نیز نام وزارت کار به وزارت کار و تأمین اجتماعی تغییر یافت و در سال بعد یعنی در سال ۱۳۴۲ سازمان بیمه‌های اجتماعی کارگران به سازمان بیمه‌های اجتماعی تغییر نام داد. کلیه افراد غیر از کسانی که مشمول قانون استخدام کشوری و یا مشمول قانون بیمه‌های خاصی بودند، مشمول بیمه شناخته شدند. سازمان بیمه‌های اجتماعی موظف شد که با توجه به امکانات خود آنان را به تدریج بیمه کند.

در سال ۱۳۴۳ نام این وزارتخانه به هم دچار تغییر گردید و «وزارت کار و امور اجتماعی» نامیده شد. در سال ۱۳۴۴ در تغییراتی که رخ داد وزارت کار و امور اجتماعی، سه سازمان، یعنی سازمان بیمه‌های اجتماعی کارگران، سازمان بیمه‌های اجتماعی کشاورزان و بانک رفاه کارگران را در زیر مجموعه خود تحت مسئولیت گرفت. در همین سال شمول قوانین کار و بیمه‌های اجتماعی گسترش یافت، و از کارگران کارخانه‌های صنعتی به سایر کارگران و حقوق‌بگیران توسعه یافت. در سال ۱۳۴۵، ساختار وزارت کار و امور اجتماعی با ترکیب:

الف: شورای عالی بیمه‌های اجتماعی (سازمان بیمه‌های اجتماعی)

ب: سازمانهای وابسته شامل سازمانهای بیمه‌های اجتماعی کشاورزان و بانک رفاه کارگران

ج: معاونت امور اجتماعی شامل ادارات کل خدمات مددکاری، رفاه اجتماعی، امور جوانان، نظارت بر سازمانهای خیریه و تمرکز امداد و پیشگیری سوانح، سازمان تفریحات سالم به تصویب رسید. در سال ۱۳۴۶ قانون تشکیل انجمن توانبخشی وابسته به وزارت کار و امور اجتماعی تصویب شد. دو سال بعد و در سال ۱۳۴۸، سازمان وزارت کار و امور اجتماعی شامل سازمانهای وابسته چون سازمان بیمه‌های اجتماعی، انجمن توانبخشی و ایجاد مراکز رفاه کارگران به تصویب رسید.

در تغییرات سال ۱۳۴۹ ساختار سازمانی وزارت کار و امور اجتماعی مرکب از:

- ۱- سازمان بیمه‌های اجتماعی، ۲- بانک رفاه کارگران، ۳- انجمن توانبخشی، ۴- مؤسسه کار و تأمین اجتماعی، ۵- صندوق کارآموزی، تصویب شد.

در سال ۱۳۵۳ قانون تشکیل وزارت رفاه اجتماعی متشکل از سازمانهای بیمه‌های اجتماعی، بانک رفاه کارگران و انجمن توانبخشی به تصویب رسید. اهداف این وزارتخانه در آن دوران ظاهراً عبارت بود از: فراهم کردن زمینه مناسب برای تحقق رشد و توسعه پایدار و عدالت اجتماعی، آموزش و توسعه منابع انسانی، ایجاد آرامش خاطر و عزت نفس در افراد خانواده و جامعه، تأمین سطح متناسب معاش و تضمین آن برای نیروی کار، ایجاد تفاهم بین کارگران و کارفرمایان در مناسبات تولیدی با تأکید بر اصل سه جانبه‌گرایی، در بقای بهره‌وری و کاهش ضایعات از طریق ایجاد تعلق خاطر به کار، شناخت و سیاست گذاری و برنامه ریزی بازار کار و اعتلای اجتماعی و فرهنگی نیروی کار.

اما دولت این وزارتخانه مستعجل بود و عمرش بیشتر از دو سال به درازا نکشید. و پس از آن دوباره وزارت کار و امور اجتماعی ادامه فعالیت داد.

در تیرماه ۱۳۵۴ «قانون تأمین اجتماعی» جایگزین «قانون بیمه‌های اجتماعی» شد. قانونی که هم اکنون نیز سیستم تأمین اجتماعی را در ایران هدایت می‌کند.

در سال ۱۲۸۷ شمسی قانونی به نام قانون «وظایف» به تصویب مجلس اول رسید که به موجب آن تنها بازماندگان کارمندان رسمی دولت، «حق تقاعد» دریافت می‌کردند. هر وزارتخانه مسئول پرداخت مستمری برای ورثه کارمندان خود بود که معمولاً از مقدار ناچیزی وجه نقد و مقداری جنس در سال تجاوز نمی‌کرد.

«قانون وظایف» قانون جامعی نبود. در ۲۲ آذر ۱۳۰۱ در زمان نخست‌وزیری قوام‌السلطنه نخستین قانون استخدامی کشور به تصویب مجلس شورای ملی وقت رسید. با این قانون «بازنشستگی» به امری قانونی تبدیل شد. این قانون تمامی وظایف استخدامی و از جمله بازنشستگی را به عهده سازمانی به نام شورای دولتی که بعدها نام «شورای عالی اداری» بخود گرفت، محول می‌کرد.

در سال ۱۳۰۹ «صندوق احتیاط طرق و شوارع» بنا به مصوبه هیئت وزیران تأسیس شد (احداث شبکه راه آهن در ایران، روند تمرکز کارگران و مبارزات آنها، بروز سوانح و حوادث مختلف در حین انجام کار و اعتصابات کارگران نفت جنوب که در ۱۱ اردیبهشت ۱۳۰۸ شروع شد، و خواست پرداخت حقوق بازنشستگی و پرداخت آن در صورت فوت کارگر به فرزندان آنها، یکی از مطالبات کارگران بود که باعث گردید که در سال ۱۳۰۹ این صندوق با هدف عرضه خدمات به کارگران در طرق و راهها و دیگر کارگران ساختمانی و بنگاههای صنعتی تأسیس شود و مبلغی به عنوان خسارت در نظر گرفته شود که حتی در صورت فوت کارگر به وارثان آنها پرداخت گردد).

در سال ۱۳۱۰ «نظامنامه صندوق احتیاط» در خصوص پرداخت غرامت دستمزد، نقص عضو و فوت در هنگام کار و کمک به حادثه دیدگان شغلی به تصویب رسید.

و از سال ۱۳۱۳ اداره کل بازنشستگی کشوری، مرجع رسیدگی به مسائل استخدامی کارکنان شد.

در سال ۱۳۱۴ اداره مستقلی به نام اداره کل صنعت و معادن تشکیل شد و پس از یک سال این اداره نظامنامه کارخانه‌ها و مؤسسات صنعتی را درباره شرایط کار، وظایف کارگر و کارفرما، ایمنی و بهداشت کارگاهها، پرداخت خسارات به کارگران در موارد آسیب دیدگی و فوت ناشی از کار، به تصویب هیأت دولت رساند. در واقع مقررات «صندوق احتیاط کارگران طرق» به کارگران کارخانه‌های مشمول نظامنامه تعمیم یافت.

در سال ۱۳۲۲ با تصویب «لایحه بیمه کارگران دولتی و غیردولتی» کارگران ملزم به پرداخت یک‌سوم حق بیمه گردیدند.

در سال ۱۳۲۵ واقعه مهمی رخ داد و آن تصویب اولین قانون کار ایران از سوی هیئت وزیران بود. و از همان سال با تأسیس وزارت کار این وزارتخانه ملزم به اجرای قانون کار گردید.

در سال ۱۳۲۶ «بنگاه رفاه اجتماعی» برای کمکهای مالی هنگام ازدواج، وضع حمل، بیماری و فوت ایجاد شد. اما این بنگاه در سال ۱۳۲۸ منحل گردید و صندوق تعاون و بیمه کارگران بر اساس ماده ۱۶ قانون کار تأسیس شد.

علاوه بر این در همین سال اجازه قانونی تأسیس وزارت کار در تبصره ۱۱ لایحه قانون بودجه با اهداف مراقبت در تهیه و اجرای مقررات قانون کار و قانون بیمه کارگران، حمایت و تأمین بهداشت و رفاه و بالا بردن سطح زندگی کارگران و وضع و اجرای مقررات بیمه‌های اجتماعی صادر شد.

در سال ۱۳۲۹ اساسنامه «صندوق تعاون و بیمه کارگران» به تصویب رسید.

و پس از آن در سال ۱۳۳۱ قانون «بیمه‌های اجتماعی کارگران» تصویب شد. با تأسیس سازمان بیمه‌های اجتماعی که از سازمانهای وابسته به وزارت کار بود، برای عمومی کردن بیمه‌ها و تحت پوشش قرار دادن کلیه کارگران کشور اقداماتی صورت گرفت. یک سال بعد در سال ۱۳۳۲ لایحه قانونی بیمه‌های اجتماعی کارگران ارائه گردید ولی تصویب این قانون دو سال به درازا کشید.

در سال ۱۳۳۴ این قانون مورد تجدید نظر قرار گرفت و کارمندان فنی و دفتری نیز مشمول قانون بیمه‌های اجتماعی شدند.

در سال ۱۳۳۹ سازمان بیمه‌های اجتماعی موظف شد، برای دریافت حق بیمه مقطوع بر اساس مزد واقعی دستمزد، اضافه کار، کمکهای جنسی و غیره را

و مثلاً در سال ۱۳۸۱ بیش از ۱۰۰ میلیارد تومان با توجیه تقسیم رفاه و شادی میان اقشار ضعیف و آسیب‌پذیر جامعه از طریق کمک‌های مردمی جمع‌آوری شده» (روزنامه شرق، ۱۷ اسفند ۱۳۸۲).

همچنین کمیته امداد اعلام کرده است که فقط درآمد صندوقهای صدقات در دوره ۱۸ ساله فعالیت این کمیته، ۸۷۰/۷ میلیارد ریال است. (جشن نیکوکاری هرساله در نیمه اول اسفندماه با عنوان کمک به دانش‌آموزان بی‌سرپرست و آسیب دیده برگزار می‌شود. جشن عاطفه‌ها از سال ۷۵ در نیمه دوم شهریور، با هدف کمک به دانش‌آموزان بی‌سرپرست و نیازمند برگزار می‌شود.)

با توجه به تخصیص رقمی برابر ۲۶/۷ هزار میلیارد ریال در قانون بودجه سال ۱۳۸۰ به دو سازمان تأمین اجتماعی و بهزیستی، سهم بزرگی از بودجه عمومی به این دو سازمان تعلق گرفت.

همچنین در سال ۱۳۸۱ بدون در نظر گرفتن یارانه‌ها ۱۰ هزار میلیارد تومان برای تأمین اجتماعی منظور شده است و در سال ۱۳۸۲ این اعتبار به ۱۳۰۰۰

تأمین اجتماعی در جمهوری اسلامی

هم اکنون بیش از ۲۸ نهاد و سازمان در ایران خود را متولی تأمین اجتماعی در اشکال بیمه‌ای، حمایتی، امدادی، بازنشستگی، درمان و ... می‌دانند. مهمترین آنها را می‌توان چنین نام برد:

۱- سازمان تأمین اجتماعی، ۲- سازمان بازنشستگی کشوری، ۳- سازمان بیمه خدمات درمانی، ۴- صندوقهای بیمه و بازنشستگی وزارتخانه‌ها و سازمانها، ۵- سازمان بازنشستگی نیروهای مسلح، ۶- سازمان خدمات درمانی نیروهای مسلح.

علاوه بر این از نهادهایی چون: سازمان بهزیستی، کمیته امداد، بنیاد مستضعفین، بنیاد شهید و بنیاد فاطمیه و گروه زیادی از بنیادها و سازمانهای خیریه و اوقاف و بقاع متبرکه و ... می‌توان نام برد که عمدتاً در عرصه حمایتی فعال‌اند. در کنار این باید یادآوری کرد که «در سال ۱۳۸۲ بیش از ۱۲۰ میلیارد تومان صدقه مردم از صندوقهای کمیته امداد، جشن نیکوکاری و جشن عاطفه‌ها جمع‌آوری شده است».

دستگاه	گروه‌های تحت پوشش	نوع خدمات ارائه شده	جمعیت تحت پوشش
--------	-------------------	---------------------	----------------

الف خدمات بیمه‌ای

سازمان تأمین اجتماعی	کارگران	بازنشستگی، از کار افتادگی، بازماندگی و درمان	۲۶ میلیون*
سازمان بازنشستگی کشوری	کارمندان	بازنشستگی، از کار افتادگی، بازماندگی و درمان	
سازمان بیمه خدمات درمانی	کارمندان، روستاییان، خویش‌فرمایان	درمان کارمندان دولت، خویش‌فرمایان، روستاییان، مددجویان تحت پوشش بهزیستی	
صندوق بیمه و بازنشستگی ارتش	نیروی نظامی	بازنشستگی، از کار افتادگی و بازماندگی و درمان	
صندوق بیمه و بازنشستگی سپاه	نیروی سپاهی	بازنشستگی، از کار افتادگی و بازماندگی و درمان	
صندوق بیمه و بازنشستگی نیروی انتظامی	نیروی انتظامی	بازنشستگی، از کار افتادگی و بازماندگی و درمان	
سازمان بیمه و خدمات درمانی نیروهای مسلح	نیروهای مسلح	درمان شاغلان و بازنشستگان نیروهای مسلح (ارتش، سپاه، نیروهای انتظامی)	
صندوقهای بیمه و بازنشستگی وزارتخانه‌ها و سازمانها (۱۴ صندوق)**	پرسنل دولت	بازنشستگی، از کار افتادگی، بازماندگی و درمان	

ب) خدمات حمایتی یا غیر بیمه‌ای

کمیته امداد	نیازمندان	مستمریها، کمکهای کوتاه‌مدت، خدمات بیمه درمان و ...	
سازمان بهزیستی کشور	معلولان و نیازمندان	پیشگیری، آسیبهای اجتماعی، توانبخشی، اطفال بی‌سرپرست و ...	
بنیاد مستضعفان و جانبازان	جانبازان	حمایت و درمان	
جمعیت هلال احمر	عمامه مردم	امداد، نجات و حمایت	
بنیاد شهید	خانواده‌های شهدا	حمایتی، فرهنگی و اجرای قانون حالت اشتغال	

میلیارد تومان بالغ شده است. آمار و ارقام فوق بیانگر این موضوع است که سالانه رقمی برابر ۲۵ تا ۳۰ درصد بودجه عمومی ظاهراً در قلمرو تأمین اجتماعی هزینه می‌شود.

باید خاطرنشان ساخت که بطور مثال گردش مالی سازمان تأمین اجتماعی در سال ۱۳۸۰ بیش از ۴۰۰۰ میلیارد تومان بوده است. علاوه بر این سازمان تأمین اجتماعی سهامدار اصلی بانک رفاه با بیش از ۹۰ درصد سهام است. همچنین تا پایان سال ۱۳۸۰ این سازمان صاحب ۱۲۰ شرکت تولیدی بوده است که بطور

(*) آمار جمعیت تحت پوشش سازمان تأمین اجتماعی بر اساس آمار روزنامه شرق ارائه شده.

** - صندوقهای بازنشستگی شامل: شرکت بیمه ایران، شرکت ملی نفت ایران، بیمه مرکزی، شهرداری تهران، شرکت مخابرات ایران، سازمان بنادر و کشتیرانی، شرکت ملی فولاد ایران، آینده ساز، هواپیمایی جمهوری اسلامی ایران، بانکها، صدا و سیما، جهاد سازندگی، صنایع مس ایران، بانک مرکزی،

از آنجا که دولت در طی مدت ۶ ماه مهلت مقرر نتوانسته بود لایحه‌ای را به مجلس ارائه کند، مجلس رسماً اقدام به تهیه طرحی نمود که تفاوت خاصی با لایحه پیشنهادی سازمان تأمین اجتماعی نداشت.

تفاوت جدی طرح مجلس با لایحه پیشنهادی سازمان تأمین اجتماعی را تنها می‌توان در حذف بند (ه) تبصره ۱ در طرح مجلس دانست، که در آن به مشارکت فعال و خلاق بخش غیر دولتی (بخوانید خصوصی) اشاره شده بود.

بر این اساس مخالفین ادعا می‌کردند که دولت تلاش دارد که خود تصدی کامل تأمین اجتماعی را در دست داشته باشد، و در نهایت می‌توان گفت که سه طرح اشاره شده در بالا تقریباً یکسان بوده‌اند و تفاوت چندانی با هم نداشته‌اند.

کمیته امداد نیز نظرات خود و نهادهای همسو با خود را در قالب طرح پیشنهادی ارائه کرد اما این طرح هم مورد توافق قرار نگرفت و از گردونه بحث و بررسی خارج و به بایگانی سپرده شد.

نهایتاً دو طرح یکی از جانب سازمان تأمین اجتماعی و دیگری از سوی سازمان مدیریت و برنامه ریزی تسلیم دولت گردید.

طرح سازمان تأمین اجتماعی:

در تیرماه سال ۱۳۷۹ طرح سازمان تأمین اجتماعی با نام «نظام جامع رفاه و تأمین اجتماعی» تحویل ریاست جمهوری گردید.

در این طرح تشکیل یک وزارت یا یک سازمان ملی تحت عنوان وزارت یا (سازمان ملی) رفاه و تأمین اجتماعی در نظر گرفته شده بود. این نهاد پس از تأسیس می‌باید ساماندهی در سه مقوله: بیمه‌ای، حمایتی، امدادی را در کشور به عهده گیرد. و سایر نهادهای متولی در این سه حوزه با حفظ شخصیت حقوقی خود بدون آنکه در هم ادغام شوند تحت اختیار و در حوزه نهاد جدید قرار گیرند، و به فعالیت خود ادامه دهند. زمان تصویب «قانون نظام جامع رفاه و تأمین اجتماعی» و تدوین اساسنامه وزارت یا (سازمان) نباید بیشتر از دو سال به درازا بکشد و در طی این مدت همه نهادهای موظفند از سیاستها یا خط مشی و مقررات و آیین‌نامه‌های کلان مصوب و ابلاغی «شورای عالی رفاه و تأمین اجتماعی» و وزارت (یا سازمان) جدید که مغایرتی با قوانین موجود آنها نداشته باشد پیروی کنند.

«شورای عالی رفاه و تأمین» که با ریاست رئیس جمهور تشکیل می‌شود، مسئولیت تدوین سیاستهای کلان این نهاد و زمینه‌سازی برای برقراری نظام جامع را بر عهده دارد. در ساختار نهاد جدید سه شورای تخصصی، هماهنگی و نظارت در نظر گرفته می‌شود:

۱- شورای تخصصی هماهنگی نظارتی بر امور بیمه‌ای (متشکل از شورای بیمه‌های بازنشستگی و شورای بیمه درمان) که از مسئولان سازمان تأمین اجتماعی و صندوقهای بازنشستگی کشوری و لشگری به وجود می‌آید.

۲- شورای تخصصی هماهنگی و نظارت بر نظامهای حمایتی متشکل از مسئولان بهزیستی، کمیته امداد، بنیادها، آستان قدس و بخشهای خصوصی فعال در امور حمایتی.

۳- شورای تخصصی هماهنگی و نظارت بر نظامهای امدادی.

دیدگاه ناظر بر طرح سازمانهای کنونی در بخش بیمه‌ای یا حمایتی نباید بلافاصله و سریع در هم ادغام شوند بلکه در طی روندی در سطوح مختلف به ساختار نظام جامع رفاه و تأمین اجتماعی مرتبط شوند و در آینده باید سازمانهای منطقه‌ای تأسیس شوند و هر سازمان منطقه‌ای دارای سه نهاد: تأمین اجتماعی (بلند مدت)، بیمه درمان و بیمه بیکاری گردد.

طرح سازمان مدیریت و برنامه ریزی:

سازمان مدیریت و برنامه ریزی جمهوری اسلامی نتیجه تحقیقات کارشناسان معاونت امور اجتماعی این سازمان را در تیرماه ۱۳۸۰ به عنوان طرح خود تحویل دولت داد.

در این طرح نهادهای سازمانهای مسئول تأمین اجتماعی از ۱۳ نهاد به ۸ نهاد کاهش داده و نام «ساختار سازمانی نظام تأمین اجتماعی» بر آن نهاده شد.

در پیش‌نویس این لایحه دو راهکار ارائه می‌گردد:

نمونه می‌توان به شرکت داروپخش اشاره کرد که بزرگترین شرکت دارویی در کشور است. (روزنامه شرق، ۱۷ اسفند ۱۳۸۲)

اشاره به آمار و ارقام فوق بدین خاطر است که با وجود رقمهای هنگفت و صرف هزینه‌های بسیار سنگین، ارائه خدمات و تأمین اجتماعی در سطح بسیار نازل و پایینی قرار دارد. مثلاً اینکه هنوز بیش از ۳۵ درصد جمعیت کشور از پوشش تأمین اجتماعی برخوردار نیستند و یا مشخصتر اینکه تا پایان سال ۱۳۸۰ نزدیک به ۲۵ میلیون روستایی از خدمات بیمه محروم بوده‌اند. و یا اینکه بیش از ۹۰ درصد بازنشستگان تحت پوشش به دلیل شکاف عمیق درآمدی خود، ناچار هستند که دوباره به کار مشغول شوند. اساساً روند بازتولید گسترده فقر و بی‌خانمانی آنچنان شتابی گرفته است که به نظر می‌رسد جامعه شتابان در سراشیبی فقر دائمی طی طریق می‌کند.

بیکاری گسترده که بنا بر آمار رسمی از مرز ۵ میلیون نفر گذشته است (رقم بیکاری بین ۶-۵ میلیون است) باقر امامی، عضو کمیسیون اجتماعی مجلس (مشکل کودکان کار و کودکان خیابان که به روایت آمار رسمی فقط در شهر تهران تعداد کودکان خیابانی از مرز ۲۵ هزار نفر فراتر رفته است، همچنین موضوع فزاینده زنان خیابانی و فرار دختران و فروش فرزند و گسترش فحشا و افزایش فراگیر اعتیاد، اوضاع اسفبار بهداشت و درمان و خلاصه گسترش فقر نسبی و فقر مطلق همگی بیانگر ورشکستگی همه‌جانبه سیاستهای کلان رژیم در عرصه‌های مختلف تأمین اجتماعی است.

چگونگی تدوین قانون نظام جامع رفاه و تأمین اجتماعی و تأسیس

وزارت رفاه و تأمین اجتماعی

اگرچه در برنامه‌های اول و دوم جمهوری اسلامی به نظام جامع تأمین اجتماعی اشاره شده بود، اما با توجه به رشد و تعمیق بحران همه‌جانبه اقتصادی - اجتماعی، سیاسی رژیم و تلاش رژیم برای منطبق کردن خود با برنامه‌های نئولیبرالیسم جهانی و توصیه‌های بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول و از جمله سیاستهای تعدیل ساختاری و یا تعدیل اقتصادی که محور آن تأمین امنیت سرمایه، خصوصی سازی در کلیه عرصه‌ها و خلاصه نظام بازار می‌باشد، در برنامه سوم توسعه بر اساس ماده ۴۰ این قانون، دولت موظف شد که طی مدت شش‌ماه ساختار سازمانی‌ای مناسب نظام تأمین اجتماعی را آماده سازد. اما این موضوع با دو سال تأخیر روبرو و در تابستان سال ۱۳۸۱ لایحه آن توسط دولت به مجلس ارائه گردید، که خود برآیند درگیریها و کشاکش جناحهای مختلف رژیم بود.

یادآوری این نکته خالی از اهمیت نیست که همان طور که قبلاً اشاره رفت، موضوع ایجاد نظام جامع تأمین اجتماعی به قبل از انقلاب و سال ۱۳۵۳ مربوط می‌شود. علاوه بر این در جمهوری اسلامی تا پیش از این توسط ارگانهای مختلف رژیم بیش از ده طرح تهیه شده بود که بر سر هیچ‌کدام تفاهم و توافقی به دست نیامده بود تا به مجلس ارائه گردد. از میان این طرحها می‌توان به ۵ طرح که مهمتر بودند اشاره کرد:

۱- طرح پیشنهادی سازمان تأمین اجتماعی (که توسط سه سازمان تأمین اجتماعی، سازمان بهزیستی و سازمان هلال احمر به اتفاق تهیه شده بود).

۲- طرح سازمان مدیریت و برنامه ریزی

۳- طرح سازمان بهزیستی (که به صورت مجزا از طرح مشترک قبلی تهیه شده بود، ولی به دلیل اینکه سازمان بهزیستی در طرح قبلی با هلال احمر و سازمان تأمین اجتماعی به تفاهم رسیده بودند به اجرا در نیامد).

۴- طرح کمیته امداد.

۵- طرح مجلس شورای اسلامی.

در طرح سازمان بهزیستی توجه و تکیه بیشتر بر مسائل و محور حمایتی شده بود. دیدگاه ناظر بر این طرح بیشتر از رویکرد دولت محوری، همچنانکه اشاره شد از محور بودن نگاه حمایتی متأثر بود. این طرح خود را متکی به نتیجه تحقیقات دانشگاه علوم بهزیستی وابسته به سازمان بهزیستی می‌دانست.

در طرح سازمان تأمین اجتماعی ظاهراً هدف اصلی مورد نظر طرح، تحقق «عدالت اجتماعی» بیان می‌گردد.

نگاهی به اوضاع جاری

حتی اگر به سطر سطر «قانون نظام جامع رفاه و تأمین اجتماعی» اتیکتهای، تأمین و رفاه، مشارکت مردمی و فراگیر و نظایر اینها الصاق شوند، بر اساس آنچه فعلاً در کشور جاری است و بر بنیاد قوانین برنامه‌های توسعه و قانونهای مصوب مجلس و دولت، فرآیندی جز بازتولید و گسترش فقر، عدم برخورداری از تأمین اجتماعی و درمانی و بازنشستگی، رواج هرج و مرج و بی‌قانونی، در انتظار مردم ایران نیست.

وزارت کار رژیم در تاریخ ۷۳/۱۲/۱۵ با صدور بخشنامه‌ای به استخدام موقت کارگران شکل و تأکید قانونی و رسمی داد. این به مفهوم آن بود که سرمایه‌داران، صاحبان صنایع با استناد به این بخشنامه دسته دسته کارگران رسمی و با سابقه خود را از کار بیکار و اخراج کردند و سپس آنها را با عنوان کارگر موقت و قرار دادی به کار گرفتند. یعنی:

با حقوق بسیار کمتر، بدون تعهد در پرداخت مزایای قانونی،

بدون برخورداری از حقوق بیمه و تأمین اجتماعی و بازنشستگی.

انچنانکه «برخی از سرمایه‌داران با استفاده از همین بخشنامه کارگران را به تنظیم قراردادهای موقت به صورت سفید با امضای طرفین بدون ذکر آغاز و پایان مدت کار و اخذ چک و سفته مجبور نمودند تا در صورت کوچکترین اعتراضی از سوی کارگر به حقوق، دستمزد و ... حکم اخراج وی صادر شود». (روزنامه کار و کارگر، ۱۱ بهمن ۷۷). در ادامه این تهاجم، در سال ۱۳۷۴، دولت هاشمی رفسنجانی دامنه به کارگیری کارگران قراردادی، موقت و پیمانی را گسترش بی‌سابقه‌ای داد. پدینگونه که در تبصره ۲ ماده ۷ قانون کار آمده است «در کارهایی که طبیعت آن جنبه مستمر دارد می‌تواند قرارداد، دائمی تلقی شود». تعبیر قانون اینگونه انجام گرفت که در کارهایی که طبیعت آن جنبه مستمر دارد هم می‌تواند قرارداد دائمی تلقی نشود. و از آن پس بود که قراردادهای موقت برای کارهای دائم گسترش فزاینده‌ای یافت.

شرکتهای پیمانکار به عنوان عاملان اجاره دهنده نیروی کار روز بروز افزوده شدند، و در نتیجه حقوق کارگران و از جمله حق بیمه بیکاری و تأمین اجتماعی گروهی از کارگران پایمال گردید.

ادامه و گسترش تهاجم به کارگران را جناح ولایت مدار رژیم با تلاش در مسخ و محدود و بی‌اعتبار کردن قانون کار رژیم پی گرفتند. در اسفندماه ۱۳۷۸ دار و دسته خامنه‌ای و مجلس پنجم با تصویب خارج کردن کارگاههای زیر پنج نفر از شمول قانون کار و تأمین اجتماعی، نزدیک به ۲ میلیون کارگر و خانوارهایشان را از حداقلهای تأمین اجتماعی و بازنشستگی محروم کردند.

در زمستان ۱۳۸۱ تلاش شد تا با مصوبه مستثنی کردن کارگران کارگاههای زیر ده نفر از برخی مواد قانون کار (در ارتباط با ماده ۱۹۱ قانون کار) گروه زیادی از کارگران و زحمتکشان نیز از حقوق تأمین اجتماعی محروم شوند.

همچنین مجلس ششم با توجیه ایجاد اشتغال خروج کارگران قالیباف را از شمول قانون کار و تأمین اجتماعی تصویب کرد و با این مصوبه نیز گروه زیادی از کارگران روستایی که نزدیک به ۹۰ درصد آنان را زنان و دختران کم سن و سال تشکیل می‌دهند، نمی‌توانند از تأمین اجتماعی برخوردار شوند.

مسئله دیگر که باید مورد توجه قرار گیرد، تصویب قانون «اجرای طرح بازسازی و نوسازی صنایع» است. اساس این طرح که به دنبال قانون «حمایت از بازسازی و نوسازی صنایع نساجی کشور» به اجرا درآمد، هدف تعدیل (اخراج) نیروی کار و به ویژه تعدیل و جایگزین کردن کارگران و کارمندان رسمی با کارگران قراردادی را دنبال می‌کند و گروه کثیری از کارگران را از تأمین اجتماعی و بازنشستگی محروم می‌کند. بر اساس ماده ۹ این طرح سرمایه‌داران و صاحبان صنایع می‌توانند هر سال ۱۰ درصد نیروی کار با سابقه و رسمی خود را تعدیل (بخوانید اخراج) کنند. بر اساس ماده ۱۰ این طرح؛ کارگرانی که ۲۵ سال سابقه کار دارند می‌توانند بازنشسته شوند. بر اساس ماده ۱۳ طرح، کارگرانی که ۳۰ سال سابقه کار و ۵۰ سال سن دارند، مازاد شناخته می‌شوند. این طرح در اولین گام موجب حذف مزایای شغلی کارگران خواهد شد و از سوی دیگر سرمایه داران با سؤاستفاده از این طرح اقدام به اخراج کارگران در مقاطع پایینتر خواهند کرد. همچنین در بخشنامه شماره ۱۱ سازمان تأمین اجتماعی آمده است در مورد کارگران با سابقه ۲۵ سال، چنانچه کارفرما یکجانبه نسبت به

۱- راهکار اول بدین گونه است که: همه امور به وزارت بهداشت محول و وزارتخانه‌های تحت عنوان «بهداشت، درمان و تأمین اجتماعی» به وجود آید و در مقابل وزارت بهداشت نیز بخش آموزش پزشکی را طی حداکثر دو سال به وزارت علوم واگذار کند. ۲- راهکار دوم که در صورت عدم تصویب راهکار اول می‌تواند به کار گرفته شود، عبارتست از ایجاد وزارتخانه‌های تحت عنوان «وزارت تأمین اجتماعی و تعاون»، که بلافاصله وزارت تعاون منحل و تمامی وظایف آن به وزارتخانه جدید محول خواهد شد.

«وزارت تأمین اجتماعی و تعاون» مشتمل بر نهادهای زیر خواهد بود:

۱- سازمان تأمین اجتماعی کارگران و حرف آزاد. که همان سازمان تأمین اجتماعی کنونی است و مسئولیت پوشش مشمولان قانون کار، خویش‌فرمایان (آنها که خود حق بیمه خود را می‌پردازند) و کارکنان مشمول قانون تأمین اجتماعی را به عهده خواهد داشت. علاوه بر این صندوق درمان حرف و مشاغل آزاد نیز از سازمان خدمات درمانی منقل و به این سازمان الحاق می‌شود.

۲- سازمان تأمین اجتماعی کارکنان دولت: که از تغییر نام سازمان بازنشستگی کشور و پیوستن به صندوق بیمه درمان کارکنان دولت به آن تشکیل می‌شود.

۳- سازمان تأمین اجتماعی نیروهای مسلح که تحت پوشش قرار دادن کادر نیروهای مسلح (اعم از نظامی و انتظامی) را به عهده خواهد داشت.

۴- سازمان تأمین اجتماعی روستاییان که نخستین بار رسماً وظیفه پوشش شاغلان روستایی را به گونه‌ای تخصصی برعهده خواهد داشت. خدمات این سازمان نیز از طریق شبکه بهداشت و درمان روستایی به روستاییان عرضه می‌شود.

۵- بنیاد امور شهیدا و ایثارگران که از ادغام بنیاد شهید انقلاب اسلامی، بخش جانبازان بنیاد مستضعفان، ستاد رسیدگی به امور آزادگان و صندوق دیگر افشار سازمان بیمه خدمات درمانی به وجود خواهد آمد.

۶- سازمان بهزیستی

۷- کمیته امداد خمینی.

با توجه به اینکه، تفکیک و تعیین وظایف سازمان بهزیستی و کمیته امداد از جانب سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی انجام خواهد گرفت. در این طرح سیاست‌گذاریهای کلان برای وزارتخانه جدید از سوی «شورای عالی تأمین اجتماعی کشور» انجام خواهد گرفت که ریاست آن را رییس جمهوری و یا معاون وی بر عهده خواهد داشت.

دیدگاه ناظر بر این طرح بر تعریف سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور از تأمین اجتماعی استوار است، که به تأمین اجتماعی با رویکردی اجتماعی- اقتصادی و طبیعی روبرو می‌شود. مبانی این طرح بنا به ادعای طراحان آن ظاهراً به روندی که یک وجه آن توسعه اقتصادی و وجه دیگر آن عدالت اجتماعی است، اشاره دارد و بر این اساس می‌باید دو اقدام موازی در تحقق این اهداف انجام گیرد.

اولاً گسترش خدمات در سطح با توجه به امکانات موجود که کماکان در حال اجراست، و ثانیاً جامعیت خدمات و بهبود کیفیت خدمات ارائه شده که با گسترش در عمق معنا می‌یابد.

برهمن اساس بود که سازمان تأمین اجتماعی طرح سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور را طرحی صددرصد دولت محور اعلام می‌کرد و مدعی بود که حقوق مردم، تکلیف دولت، عدم تمرکز و نظارت عالی به طرح مشخص نیست. علاوه بر این در این طرح مشخص نمی‌شود که بالاخره تصمیم نهایی و حرف آخر را چه کسی می‌زند و چه کسی در مقابل مجلس پاسخگو خواهد بود. همچنین این طرح درباره کمیته امداد سکوت می‌کند.

در اوایل مرداد ۱۳۸۰ در جلسه‌ای رئیس سازمان تأمین اجتماعی، رئیس جمهور را متقاعد نمود که طرح پیشنهادی سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی انتظارات یک طرح جامع رفاه و تأمین اجتماعی را برآورده نمی‌کند و طرح سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی رد شد (۱۳ مرداد ۱۳۸۰، روزنامه کار و کارگر).

در اوایل سال جاری مجلس لایحه قانون نظام جامع تأمین را پس از رفت و برگشتهای چند باره به شورای نگهبان و ایراد و اصلاح به تصویب رساند، در مردادماه ۱۳۸۳ مجلس به وزیر پیشنهادی خاتمی رأی اعتماد داد، و وزارتخانه رفاه و تأمین اجتماعی ایجاد گردید.

کارگران به حقوق خود لغو می‌شود، قانون کار موجود منتفی خواهد شد و قوانین کار متعدد منطبق بر نیاز سرمایه‌داران و امنیت سرمایه و در راستای خصوصی سازی و نئولیبرالیسم نوشته خواهند شد. می‌توان به چگونگی اجرای قانون کار در مناطق آزاد اشاره کرد که کلیه تعهدات سرمایه‌داران و کارفرمایان در برابر کارگران در این مناطق حذف شده است. بر اساس بند (د) ماده ۸۳ قانون برنامه توسعه چهارم تکالیف معطوف به تأمین اجتماعی و شغلی از عهده بنگاهها و سرمایه‌داران برداشته و از متن قانون کار منتزاع و به قانون جامع تأمین اجتماعی و بیمه بیکاری منتقل می‌شود.

علاوه بر همه تهاجمات و تعرض دولت و سرمایه‌داران به کارگران و زحمتکشان، باید به دو طرح دیگر نیز اشاره کرد: یکی تهیه طرح خروج کارگران موقت از شمول قانون کار توسط مجلس هفتم است. نماینده شنبستر در مجلس شورای اسلامی گفت که طرحی برای خارج کردن کارگران موقت و روزمره از شمول قانون کار در دست تهیه است. (ایلنا ۱۳۸۳/۰۸/۰۱) و دیگری طرح اشتغال موقت بر اساس رابطه «استاد و شاگردی» است. محمد رضا امیرحسینخانی عضو کمیسیون اجتماعی مجلس گفت که این طرح نیز در دست تهیه است (ایلنا، ۱۳۸۳/۰۸/۰۵)، که اساساً هر دو این طرحها محروم کردن تعداد دیگری از کارگران از حقوق بیمه بیکاری و تأمین اجتماعی و بازنشستگی را دنبال می‌کند.

آنچه در بالا بدان اشاره گردید در شرایطی رخ می‌دهد که: ۶۵ درصد نیروی کار کشور زیر خط فقر و بیش از ۲۵ درصد آن زیر خط فقر مطلق زندگی می‌کند (حسن صادقی رئیس کانون عالی شوراهای اسلامی، خبرگزاری ایلنا ۱۳۸۲/۰۷/۱۶). حداقل حقوق برای سال ۱۳۸۳ برابر ۱۰۶ هزار ۶۰۰ تومان از سوی شورای عالی کار تعیین شده که با خط فقر در هر نقطه ایران فاصله فاحشی دارد. (محمد ولی، خانه کارگر، اردیبهشت ۸۳). خط فقر نسبی در تهران از ۲۲۰-۲۴۰ هزار تومان نیز گذشته است (روزنامه شرق، ۹ آبان ۱۳۸۳) ۹۰ درصد کارگاههای صنعتی کشور کمتر از ده نفر کارگر دارند و در این نوع کارگاهها هیچ‌گونه تشکل کارگری که بتواند از حقوق کارگران دفاع کند، وجود ندارد. (محمد ولی، خانه کارگر، اردیبهشت ۱۳۸۳) و در کارگاههای بزرگ ۴۳ درصد از استخدام کارگران بر اساس قرار داد موقت صورت گرفته و این ارقام و آمار باید تا پایان برنامه چهارم به ۹۰ درصد - ۸۵ درصد بالغ شود. (محمد ولی، خانه کارگر، اردیبهشت ۸۳).

بر اساس همین آمار، حجم وسیع تعدیل نیروی کار و بیکار سازیها نشان می‌دهد که دست کارفرماها و سرمایه‌داران برای تعدیل (بخوانید اخراج کارگران) به هیچ وجه بسته نیست، «و آراء صادره از سوی هیئتهای حل اختلاف بیانگر آن است که در ۸۰ درصد موارد احکام صادره از شورای حل اختلاف به نفع کارفرما و بر علیه و در تعدیل کارگران بوده است» (محمد ولی، خانه کارگر، اردیبهشت ۱۳۸۳).

۹۵ درصد، کارگران قراردادی در مشاغل دائم کار می‌کنند (عیدعلی کریمی از مسئولین خانه کارگر ۱۳۸۳/۰۱/۱۸). علاوه بر اینها، هم سازمان تأمین اجتماعی و هم صندوق بازنشستگی کشوری و صندوق بازنشستگی نیروهای مسلح با موضوع کمبود و کسری منابع مالی روبرو اند و در معرض ورشکستگی قرار دارند. بیش از ۳۴۰ هزار کارگاه تحت پوشش تأمین اجتماعی تهران بزرگ هستند که ۱ میلیون و ۶۰۰ هزار نفر بیمه شده را در بر می‌گیرد این کارگاهها (کارفرمایان) بیش از ۸۳۶ میلیارد ریال به اداره کل تأمین اجتماعی بدهکار هستند و حاضر نیستند یک ریال هم بپردازند، (روزنامه شرق). باید اضافه کرد که هم اکنون دولت ۱۴ هزارمیلیارد ریال به سازمان تأمین اجتماعی بدهکار است و با اینکه صندوق بیمه بیکاری ۱/۸ میلیارد تومان کسری بودجه دارد و حتی سطح امکانات و خدمات فعلی را نیز نمی‌تواند حفظ کند. خود دولت طی ۲۵ سال گذشته از پرداخت ۳ درصد سهم خود که بر طبق قانون بر عهده وی گذاشته شده خودداری کرده است. قابل توجه است که دولت حداقل تا یک دوره کوتاه مدت قادر به پرداخت بدهی خود به سازمان تأمین اجتماعی نیست (روزنامه شرق)

بقیه در صفحه ۱۳

بازنشستگی کارگر اقدام کند در مورد ۵ سال باقیمانده ۵۰ درصد سهم بازنشستگی را کارفرما و ۵۰ درصد دیگر را دولت باید بپردازد. قانون مالیاتهای مستقیم در جهت افزایش مالیات دستمزدها مورد دیگری است که باید به آن اشاره کرد. تهاجم و تعرض به کارگران و کارمندان در حذف شمول و برخورداری آنان از تأمین اجتماعی و قوانین کار در دولت و مجلس اصلاحات گسترش بی‌سابقه یافته در دیماه ۱۳۸۲ مجلس ششم با تصویب ماده ۹۴ قانون نظام صنفی، قانونی را تصویب کرد که بر اساس آن کارکنان واحدهای صنفی (یعنی حدود ۱/۵ میلیون نفر) از پوشش بیمه‌های تأمین اجتماعی خارج شدند. ماده ۹۴ قانون نظام صنفی می‌گوید: سازمان تأمین اجتماعی فقط در صورت شکایت هریک از کارکنان واحدهای صنفی مبتنی بر عدم پرداخت حق بیمه در مدت همکاری توسط افراد صنفی، می‌تواند با نظر بازپرس یا مندرجات دفاتر قانونی استناد و حق بیمه را دریافت کند. و این به مفهوم آن است که با احتساب خانوار این افراد حدود شش میلیون نفر از تحت پوشش تأمین اجتماعی و بازنشستگی خارج می‌شوند. یعنی حدود ۲۳ درصد جمعیت تحت پوشش سازمان تأمین اجتماعی. با تصویب این ماده بازرسی از کارگاههای اصناف در صورتی ممکن می‌شود که کارگری برای احقاق حق خود شکایت کند و از آنجا که کارگر در شرایط امروز به دلیل ترس از اخراج از کار، چنین نخواهد کرد، در نتیجه احراز حق نخواهد شد. با تصویب این قانون هر نوع حمایت قانونی برای اقدام بیمه کردن کارگران شاغل در اصناف از میان برداشته می‌شود. البته هم‌اکنون با گسترش خصوصی سازی موضوع ممنوعیت بازرسی از واحدهای بزرگ صنعتی در صحن مجلس و راهروهای وزارتخانه‌ها شنیده می‌شود، و سازمان تأمین اجتماعی حق ورود به کارگاهها برای بازرسی و وصول مطالبات سازمان را که به استناد ماده ۳۶ قانون تأمین اجتماعی دارا بود، از دست داده است.

یکی دیگر از مواردی که باید به آن اشاره کرد صدور رأی اخیر دیوان عدالت اداری مبنی بر عدم پرداخت مستمری بیمه بیکاری به کارگران قراردادی است. طبق ماده ۲۱ قانون کار در سر فصل «شرایط خاتمه کار» ۶ مورد برای خاتمه کار پیش‌بینی شده است: ۱- فوت کارگر، ۲- بازنشستگی کارگر، ۳- از کار افتادگی کارگر، ۴- انقضای مدت قراردادهای کار با مدت موقت و عدم تجدید صریح یا ضمنی آن، ۵- پایان کار قراردادهایی که مربوط به کار معین است، ۶- استعفای کارگر.

سازمان تأمین اجتماعی با تکیه بر این ماده قانون کار شکایتی را تنظیم و به دیوان عدالت اداری ارائه کرده بود. در حکم دیوان عدالت اداری نیز با توجه به همین ماده آمده است که «چون کارگر به لحاظ اتمام مدت قرارداد کار منعقد با کارفرما، بیکار شده است و در قراردادهای با مدت معین و یا کار معین، چون کارگر عالمأ و عامداً و با تمایل مبادرت به انعقاد آن می‌نماید و نتیجه چنین قراردادی نیز برایش قابل پیش‌بینی است و از طرفی بیکارشدن بدون میل و اراده مذکور در ماده ۲ قانون بیمه بیکاری محقق نیست، لذا مستحق دریافت بیمه بیکاری نمی‌باشد.» به عبارت دیگر بر اساس همین حکم نزدیک به ۷۰ درصد کارگران ایرانی از حق داشتن حداقل مستمری برای دوران بیکاری (که در شرایط کنونی نمی‌توان زمانی را برای پایان یافتن آن در نظر گرفت) محروم شده‌اند.

علاوه بر این باید به این مسئله که اخیراً در مراکز درمانی با کارگران قراردادی، قراردادهای یکماهه منعقد می‌شود، اشاره کرد. بر این اساس گروه زیادی از کارگران از حداقلهای تأمین اجتماعی و درمان و بازنشستگی محروم شده‌اند. در دیماه ۸۰ آئین‌نامه بازرخرد کارکنان رسمی دولت تصویب شد که در نتیجه گروه دیگری از کارکنان از مزایای قانونی و تأمین اجتماعی محروم شدند. و در نهایت و از همه مهمتر موضوع مصوبات برنامه چهارم توسعه اقتصادی است. در این برنامه، سرمایه‌داران ملزم به بیمه کردن کارگران نمی‌باشند و کلیه تعهدات تأمین اجتماعی از آنان سلب می‌شود و کارگران نمی‌توانند از بیمه درمان و بازنشستگی و تأمین اجتماعی برخوردار باشند. تعهدات و وظایفی که هم اکنون بر اساس قانون کار و تأمین اجتماعی بر عهده سرمایه‌داران و کارفرمایان است، از آنان سلب و خود قانون کار به عنوان یک قانون توصیه‌ای و نه اجرائی محسوب خواهد شد. و اصولاً تضمینهای قانونی برای دستیابی

باز هم در باره «فراخوان ملی فراندوم» در خواست شاگردی از استاد

رضا اکرمی

۲۰۰۵/۰۱/۰۳

ساعتی پیش پاسخ دردمندانه و مسئولانه استاد ارجمند ، آقای دکتر محمد ملکی به استاد بزرگوار دیگر ، آقای علی اصغر حاج سید جوادی را خواندم . مطلبی تحت عنوان « سخنی با دوست . در سایت انترنتی «عصر نو»

ضمن درد آشنا دیدن نگاه و نگرش ایشان در نقد مقاله جناب حاج سید جوادی ، نه جایی برای خود در این مناظره می بینم و نه قصد «پا برهنه دوییدن» در گفتگوی بین دو دوست . اما ایشان در پایان مقاله خود به اصولی اشاره داشته اند که اگر چه با شناخت از سابقه فکری و مبارزاتی که داشته اند مورد سؤال نبود ، اما عدم صراحت آنها در فراخوانی که ایشان هم از چهره های اصلی امضاء کننده آن می باشند همانطور که می دانیم منشا دامن زدن به بحثها و حدس و گمانهای بسیاری گردید که شاید می شد از وقوع آن احتراز کرد .

آقای ملکی در مقاله خود ضمن بیان این حقیقت که با انتشار فراخوان در وحله اول « هدف شروع یک گفتمان بین گروهها بود که عملی شد » می نویسند : « باید با کشاندن مردم به صحنه مبارزه و فراهم ساختن شرایطی که بتوان با آزادی احزاب و انتشار روزنامه های همه نحلتهای سیاسی و فکری و آزادی همه زندانیان سیاسی - عقیدتی و در اختیار همه گروهها قرار گرفتن رسانه های ارتباط جمعی و نظارت احزاب و سندیکاها و مراجع بین المللی بر یک انتخابات آزاد موفق شویم و اساسی ترین پایه های ساختاری نظام سیاسی آینده ایران را در قانون اساسی بر سه پایه زیر که خواست شما و ماست بنا نهیم »

۱- جمهوری براساس مردم سالاری و کثرت گرایی؛ ۲- جدایی دین از دولت و حکومت؛ ۳- دموکراسی براساس آزادی سیاسی و عدالت اجتماعی.

ایشان پیشتر براین نکته درست نیز انگشت گذاشته اند که : « من در این یادداشت باصراحت می گویم یکی از خط قرمزها ائتلاف یا نزدیک شدن به سلطنت طلبهاست . ما بارها

گفته ایم هرکس که شناسنامه ایرانی دارد حق دارد در مورد آینده ایران بگوید و بنویسد و تصمیم بگیرد . ما از آزادی و مردم سالاری جز این چیزی نمی فهمیم .»

با توجه به چنین صراحت هائی و با توجه به اینکه لااقل در میان ۸ امضاء کننده اولیه فراخوان ، کسی خلاف این سابقه و این نگرش را در قبال سلطنت طلبان بیان نداشته است . آیا جا نداشت و هنوز هم جا ندارد تا از شکاف بزرگی که در صفوف نیروهای جمهوریخواه از همین منظر ایجاد شده است جلو گیری کرد و بقول معروف « در را بر پاشنه درست خود گذاشت » . و به جای نوشتن توضیح و تفسیر های گوناگون ، اما فردی ، نسبت به تهیه متنی اقدام کرد که ضمن پذیرش حق تمام شهروندان ایرانی در هر صحنه دمکراتیک انتخابات ، بر اصول پایه ای یک حکومت واقعا دمکراتیک و مردم سالار که با توجه به تمام سوابق تاریخی کشور ما ، در سنت سلطنت و دستگاه شیخ ، نشانی از آن نبوده است ، اقدام نمود .

بدون تردید نوشتن متنی بدین مضمون ، امضاء گرایشی از طیف حامیان نظام پادشاهی را به همراه آندسته از «جمهوریخواهان» که همچنان دل در گرو نوع تعدیل شده تری از حکومت دینی را دارند با خود نخواهد داشت اما یقینا در صفوف جمهوریخواهان دمکرات و لائیک ایران ، پشتیبانان پایدارتر و مطمئن تری می یابد .

نیروئی که یقینا طالب مداخله خارجی در امور داخلی خود نیست . و طبعاً از این زاویه از امکانات پایگا ههای ثابت بیگانه بر خوردار نیست اما برای شما و ما چه باک . این نیرو البته معمولاً علاقمند است بر ظرفیت مبارزات و مقاومت های مردمی غلو کند ، همه یا هیچ بخواهد ، در بسیاری موارد آرزوهای خود را جای واقعیت بگذارد . اما آرمانخواه است ، آماده است به پای آرمانهای انسانیش جان بگذارد ، مردم گراست از قدرت گیری مردم نمی هراسد ، اگر چه تیغ سرکوب جلا ، کمی پیش از شما ، بر گردش نشسته است و راهی جز از دور بر آتش داشتن در پیش رویش باز نبوده است ، و البته به طور ناصواب از همگامی چون شما هم باید بشنوند که « بسیاری از ایرانیهای مقیم خارج مصداق کسانی هستند که پای گود ایستاده و مرتب دستور می دهند لنگش کن .» اما فکر می کنم اکثریت آنها و در این جا مرادم همان بخش برنمرزیست ، از جنس همانهایی هستند که قربانیان قتل های زنجیره ای بودند و همانهایی که ،

شجاعانه در داخل ایران پا پیش گذاشته اند و بر ضرورت نقطه پایان گذاشتن ، بر این شب سیاه پای می فشارند .

جا دارد به این نیرو تکیه شود . صدای جمهوریخواهان ، داخل و خارج نشناسد . و به اتفاق هم برای بر پا داشتن سه ۳ اصلی که در نامه اتان اشاره داشته اید کمال همفکری و همگامی را بکار گیریم .

آقای حجت الله معینی

جاغروند،

یکی از پدران فدائیان در گذشت!

بامداد روز دوشنبه ۷ دی ماه ، آقای حجت اله معینی چاغروند ، پدر یاران جان باخته ، هبت (همایون) و بهروز معینی ، در اثر سکت قلبی چشم از جهان فرو بست .

وی چند سال بیشتر نداشت که پدرش معین السلطنه ، حاکم لرستان را ، بدلیل عدم همکاری با رضا شاه ، بدار آویختند . دردوره محمد رضا شاه ، سه فرزندش منصوره ، بهروز و هبت معینی همراه با تعداد زیادی از خویشان نزدیکش - خانواده اعظمی - به بند کشیده شدند و او آواره در زندانها شد .

در جمهوری اسلامی نیز آسوده نماند . بهروز در جریان یک ماموریت تشکیلاتی ، در تصادف رانندگی جان سپرد . هبت همراه بیش از ده تن از اقوام و نزدیکانش به جوخه اعدام سپرده شد و فرزند دیگرش محمد رضا - که هنوز محصل بود - دستگیر و سپس آزاد گشت و امروز در تبعید بسر می برد .

ما ضمن ابراز عمیق ترین همدردی ها با همزمان عزیزمان محمد رضا و خاطره معینی واعلام تسلیت به خانواده های معینی و اعظمی ، خود را در این غم و اندوه سهیم می دانیم .

کمیته مرکزی

سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

۸ دی ۱۳۸۳ - ۲۸ دسامبر ۲۰۰۴

«استاد» را آسوده

گذارید،

بکار خویش رسد!

احمد آزاد

۱۶ دی ۱۳۸۳ / ۵ ژانویه ۲۰۰۵

چند روز پیش رفیق عزیز من رضا اکرمی در مطلبی با عنوان «در خواست شاگردی از استاد»، خطاب به آقای ملکی، از ایشان دعوت کرده است تا بجای «نوشتن توضیح و تفسیر های گوناگون، اما فردی»، چنانچه واقعا به گفته های خود پای بند است، دست به تهیه متنی زند که در آن «ضمن پذیرش حق تمام شهروندان ایرانی در هر صحنه دمکراتیک انتخابات، بر اصول پایه ای یک حکومت واقعا دمکراتیک و مردمسالار که با توجه به تمام سوابق تاریخی کشور ما در سنت سلطنت و دستگاه شیخ، نشانی از آن نبوده است»، تاکید شده باشد. شان نزول این درخواست، اشاره به نوشته آقای ملکی است با عنوان «سخنی با دوست» (سایت عصر نو) که در پاسخ مطلب انتقادی آقای حاج سیدجوادی نوشته شده بود و در آن آقای ملکی ضمن دفاع از بیانیه «رفراندوم تغییر قانون اساسی» به انتقادات مطرح شده پاسخ داده و به قول خود «خط قرمز»هایش را ترسیم کرده است.

از زمان انتشار بیانیه «رفراندوم تغییر قانون اساسی» تا کنون مطالب متعددی پیرامون آن نوشته شده و انتقادات معینی به این بیانیه چه از زاویه محتوی، چه از زاویه شکل و چه از زاویه شیوه پیشبرد آن صورت گرفته است. در این فاصله نیز کم و بیش مدافعین این طرح به صورت پراکنده کوشیده اند تا به این انتقادات پاسخ گویند. آنچه در این میان برجسته است، پراکندگی، تشتت و پنهان شدن موضوع اصلی در لابلای این نوشته ها و از جمله نوشته رضا اکرمی است.

در آذرماه امسال، ۸ تن از چهره های سیاسی ملی، ملی مذهبی و دانشجویی در داخل و خارج از کشور به انتشار بیانیه «فراخوان ملی برگزاری رفراندوم» مبادرت ورزیدند که در آن خواهان «برگزاری یک همه پرسى با نظارت

نهادهای بین المللی برای تشکیل مجلس مؤسسان به منظور تدوین پیش نویس یک قانون اساسی نوین، مبتنی بر اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاقهای الحاقی آن» شده اند. این اقدام ابتدا به ساکن نبوده و به گفته برخی از تنظیم کنندگان اولیه، از چند ماه قبل از انتشار بیانیه، پیرامون آن با برخی نیروهای سیاسی نیز مذاکراتی صورت گرفته بود. آقای سازگارا در این مورد می گوید: «این دست اندرکاران نیز تا آنجا که دستشان می رسیده است در ایران با بسیاری از اشخاص و گروه های سیاسی صحبت کرده و آنها را در جریان گذاشته و خواهان امضای آنان شده بودند. عده ای مخالفت کرده و عده ای نیز ضمن موافقت امضای خود را به بعد موکول کرده بودند». (سیزده جواب به سیزده سؤال در مورد فراخوان رفراندوم / سایت اینترنتی اخبار روز چهارشنبه ۱۶ دی ۱۳۸۳)

به این ترتیب این بیانیه را می توان یک اقدام سیاسی معین، حاصل مذاکرات و گفتگوهای چند ماهه بخشی از نیروهای سیاسی ایران دانست. این اقدام سیاسی ناظر بود بر برگزاری یک همه پرسى برای تغییر قانون اساسی ایران و به همین منظور نیز می بایست تعدادی امضاء لازم برای این خواست جمع آوری می شد. اگرچه قانون اساسی ایران میزان امضاءهای لازم برای درخواست همه پرسى را روشن نکرده است، ولی به هر حال برای آن که درخواست همه پرسى صورتی قانونی و بقولی «محکمه پسند» داشته باشد، باید درصدی از مردم با آن موافق بوده و درخواست همه پرسى را امضاء می کردند. کمیته همه پرسى نیز بلافاصله پس از انتشار بیانیه دست به کار جمع آوری امضاء ها شد. پیش نویس یک قانون اساسی جدید نیز تهیه شده بود (این متن به رویت تنی چند رسید و منجمله آقای حاج سید جوادی نقدی بر آن نوشت). تا این مرحله همه چیز روشن و مشخص بود. هر کس می توانست موافق یا مخالف این همه پرسى باشد. بیانیه به روشنی موضوع همه پرسى (تغییر قانون اساسی) را تعیین کرده بود. این روشی است که در کشورهای دمکراتیک بکار گرفته می شود و تنظیم کنندگان نیز تاکید کرده بودند که خواهان برگزاری این همه پرسى از طریق راه های قانونی هستند.

اما بدلیلی که تا کنون تنظیم کنندگان اولیه در مورد آن توضیحی نداده اند، بفاصله چند روز

پس از انتشار بیانیه، برنامه برگزاری همه پرسى متوقف شده و بیانیه نویسان اعلام کردند که هدف آنها تنظیم قانون اساسی جدید و برگزاری رفراندوم نبوده، بلکه تنها خواهان تبدیل شعار «رفراندوم تغییر قانون اساسی» به «گفتمان ملی» هستند. بدیگر سخن تنظیم کنندگان بیانیه اول این بار پیشنهاد می کنند که «رفراندوم تغییر قانون اساسی» به شعار محوری جنبش تحول خواه ایران تبدیل شود.

اکنون موضوع از «برگزاری یک رفراندوم» به «فراگیر کردن یک شعار» تغییر کرده است. علیرغم این، بسیاری از دوستان هنوز در چارچوب همان بیانیه اول مطلب می نویسند و آن را تائید یا نقد می کنند، سایت شصت ملیون دات کام همچنان مشغول جمع آوری امضاء است و برخی از منتقدین نیز از تنظیم کنندگان بیانیه اول در خواست کرده اند که آن متن اولیه را بر پایه انتقادات آنان اصلاح کنند. این همه در شرایطی است که رابطه همه اینها با «فراگیر کردن شعار رفراندوم» ناروشن است. اگر قصد بر فراگیر کردن این شعار است، هدف از جمع آوری امضاء یا تعیین شرط و شروط برای بیانیه چیست؟ و اگر قصد ایجاد یک ائتلافی از نیروهای سیاسی حول یک شعار است، که یقینا توافق بر سر پاره ای اصول از واجبات است، در این صورت «گفتمان ملی» در این میانه چه کاره است؟

از همین زاویه هم دلیل درخواست برخی از منتقدین از تنظیم کنندگان بیانیه اول مبنی بر اصلاح آن بیانیه، همچون نوشته رضا اکرمی، نامفهوم است و معلوم نیست چه هدفی را دنبال می کنند؟ آقای ملکی و دوستانشان سال ها است که در عرصه سیاست فعال اند. بنا به روایات مختلف، تنظیم کنندگان بیانیه اول و منجمله آقای ملکی از مدتها قبل از انتشار آن با دیگران پیرامون این موضوع مذاکراتی داشته اند. همگی هم بخوبی از نظرات خود و «خط قرمز» های خود مطلع هستند. همه این شواهد دال بر این دارد که آقای ملکی و دیگر نویسندگان بیانیه اول، آگاهانه و عامدانه از وارد کردن «خط قرمز» های خود پرهیز کرده اند. این کار یقینا با هدف معینی صورت گرفته است. توضیحاتی چون «هرکس که شناسنامه ایرانی دارد حق دارد در مورد آینده ایران بگوید و بنویسد و تصمیم بگیرد» و یا «این بر عهده

انتخاب آقای ملکی چندان دشوار نباشد!! (فکر می‌کنم که «استاد» از «شاگرد» خواهش کند که دیگر از این درخواست‌ها نکند). بویژه آن که بتدریج با فروکش کردن گردو غبار هیاهوی «رفراندوم»، سیمای دوست داران «همه با هم» نمایان می‌شود.

جمعی از فعالین سیاسی در داخل و خارج از کشور، پروژه ای را با هدف شکلگیری ائتلاف بخش معینی از اپوزیسیون به منظور ایجاد یک آلترناتیو در مقابل جمهوری اسلامی و ابزاری برای چانه زنی با قدرت های خارجی، تدارک دیده اند. جمعی دیگر از فعالین سیاسی، که از ابتدا در آن بخش معین اپوزیسیون نبودند، می‌خواهند این پروژه را تغییر داده و در آن شرکت کنند. این تغییر اگر درچارچوب برنامه و اهداف آن پروژه نباشد، یقیناً راه بجایی نخواهد برد و کوشش دوستان بی حاصل هدر خواهد رفت. درست تر آن است که دیگر دوستان بجای کوشش در تغییر این پروژه، پروژه های خود را پیشبرند. راه تحول در ایران طولانی است و زمینه برای ایده های انقلابی فراوان!

هدف روشن و مشخص مثل رفراندوم با یکدیگر اتحاد نمایند» (همانجا)
حال با علم به این شواهد، برخی از دوستان از آقای ملکی یا دیگران می‌خواهند که بیانیه ای منطبق با «خط قرمز»های خود بنویسند و طبیعتاً، همانگونه که رضا اکرمی هم می‌گوید بدون تردید چنین بیانیه ای از حمایت گرایشی از طیف حامیان نظام پادشاهی را به همراه آندسته از «جمهوریخواهان» که همچنان دل در گرو نوع تعدیل شده تری از حکومت دینی را دارند با خود نخواهد داشت» و در مقابل آقای ملکی چه بدست می‌آورد «در صفوف جمهوریخواهان دمکرات و لائیک ایران، پشتیبانان پایدارتر و مطمئن تری می‌یابد.»!! (درخواست شاگردی از استاد - سایت عصر نو)

در واقع پیشنهاد دوست عزیزم رضا اکرمی به آقای ملکی تنظیم متنی است برای ائتلاف با جمهوری خواهان دمکرات و لائیک. اکنون بر جناب ملکی است که بین آن ائتلافی که با نوشتن بیانیه اول پی می‌گرفت و آنچه آقای رضا اکرمی به وی پیشنهاد می‌کند، یکی را انتخاب کند. فکر می‌کنم گمانه زنی درباره

مجلس موسسان است که نوع رژیم آینده را تعیین کند»، بیشتر توجیحاتی است برای وقت کشی، وگرنه خود آقای ملکی و دوستان اش خوب می‌دانند که موضوع نه مانع تراشی است بر سر راه شرکت کسی در رفراندوم و نه شکی است در حقوق مجلس موسسان و حق ملت ایران در تصمیم گیری برای خود.

آنچه آگاهانه پرهیز می‌شود بیان این نکته است که، انتشار این بیانیه یک اقدام سیاسی بوده با هدف شکلگیری یک ائتلاف هر چه وسیع تر و به همین دلیل هم خط قرمزها کم رنگ شده اند تا اجازه عبور به برخی جریانات تاریخا نامطلوب داده شود. در این باره آقای سازگارا روشن و بی هیچ پرده پوشی ای هدف این اقدام سیاسی را بیان کرده است که: «تمام حرف اینجا است که با طرح رفراندوم و پشتیبانی گرایشات و گروه های متفاوت سیاسی از آن، اتحادی شکل گرفته است که اسباب تعجب محافل بین المللی نیز شده است. ایرانیان نشان داده اند که قادرند حتی اختلافات بزرگی مثل سلطنت و جمهوریت را نیز در این مرحله کنار بگذارند و بر سر یک

«نظام جامع تأمین اجتماعی»

بقیه از صفحه ۱۰

همچنین باید یادآوری کرد که گروه زیادی از کارگران بطور میانگین حداقل حدود یکسال است که حقوق ماهانه خود را دریافت نکرده‌اند یعنی سرمایه داران با توجه به وامهای کلانی که به ویژه به این دلایل دریافت کرده‌اند و می‌کنند، این حقوقها را پرداخت نمی‌کنند. و یا در حالیکه با توجه به وامهای کلانی که به ویژه به این دلایل دریافت کرده‌اند و می‌کنند، این حقوقها را پرداخت نمی‌کنند. و یا در حالیکه سالانه حدود ۸۰۰ - ۷۰۰ هزار نفر به جویندگان کار و اشتغال اضافه می‌شود، رژیم حتی از ایجاد حداکثر ۵۰۰ هزار فرصت شغلی نیز ناتوان است.

حال با توجه به آنچه بدان اشاره رفت چگونه می‌توان تأمین اجتماعی و درمان و بازنشستگی را فراگیر کرده و به تمامی آحاد مردم گسترش داد؟!

تمرکز، کنترل و نظارت، و حذف

اینک برپایه مصوبات، جهتگیریها و همچنین چارچوب برنامه‌های رژیم و روح و مضمون حاکم بر آنها و اهداف و تمایلات جناحهای مختلف آن، مقصود از ایجاد وزارت رفاه و تأمین اجتماعی روشن می‌شود.

هدف اصلی این طرح متمرکز کردن نهادهای مختلف رژیم و «سیاست گذاری متمرکز» (گفتگوی

کارمندان، معلمان و زنان و جوانان این کشور تبدیل به پول و سرمایه و نقدینگی شود و در خدمت مطایع سرمایه داران و دولت حامی آنها و نئولیبرالیسم جهانی قرار گیرد.

اما هرگاه به تأمین اجتماعی به عنوان محور توسعه نگاه شود، تحقق تأمین اجتماعی فراگیر با حضور مردم در نهادها و تشکلهای مستقل آنان در ساختار و مناسباتی دمکراتیک متصور است و این همان موضوعی است که در ذات و ماهیت این رژیم وجود ندارد و اصولاً این رژیم در کلیت آن با چنین پدیده‌ای دشمنی آشتی‌ناپذیر دارد.

بر همین اساس مبارزات کارگران، کارمندان، معلمان، بازنشستگان، بیکاران و ... برای تحقق یک سیستم تأمین اجتماعی جامع، دمکراتیک در ساختار و مناسبات، و فراگیر، وجه دیگری از مبارزات آنان برای ایجاد و برپایی تشکلهای مستقل صنفی - توده‌ای خواهد بود که با مبارزه متشکل آنها برای براندازی این رژیم به عنوان مانع اصلی تحقق خواسته‌هایشان، گره خورده است.

برنامه‌ریزی جامع برای رفاه، توسعه و تأمین اجتماعی تنها و تنها در پیروسه مشارکت توده‌ای از طریق تشکلهای مستقل آنان به دمکراتیک‌ترین روشن و مناسبات در تمام مراحل تدوین و تهیه و اجرا، دستیافتنی است و این مهم با ذات این رژیم تضادی آشتی‌ناپذیر دارد.

محمد ستاری فر با شرق. وی می‌گوید «مهمترین پیام راهبردی این طرح در صدد هماهنگ کردن دستگاهها و ایجاد یک منظومه است. نقض کار ما در حوزه تأمین اجتماعی به نداشتن سر برای پیکر باز می‌گردد.» آبان ۱۳۸۳) در نهادهای مختلف ذیربط که به نوعی دست اندرکار بیمه‌های اجتماعی، بیکاری و بازنشستگی هستند، خواهد بود، تا کنترل و نظارت متمرکز و گسترده را بر نهادهای مذکور در راستای سیاستهای فوقاً اشاره شده و همچنین سیاستهای بانک جهانی فراهم کند. و بر همین پایه حذف و محدود کردن دامنه شمول تأمین اجتماعی و بیمه بیکاری و بازنشستگی و ... را دنبال می‌کند.

این طرح، در نهایت گروه بیشماری از کارگران و کارمندان و زحمتکشان را از شمول قوانین کار و تأمین اجتماعی و بیکاری و بازنشستگی محروم کرده و خواهد کرد.

اگرچه می‌توان به اهداف دیگر نهفته در این طرح، از جمله فراهم کردن نیروی کار بسیار ارزان قیمت و بدون برخورداری از بیمه‌های اجتماعی و بازنشستگی و دیگر امکانات، برای ساختار اقتصادی بحران زده ایران و از جمله هم برای بخش دولتی و هم بخش خصوصی آن نیز اشاره کرد. چرا که تاکنون هرچه به این دو بخش تزریق شده (از طریق بودجه عمومی، فروش و واگذاری مفت و مجانی کارخانجات و صنایع و ...) افاقه نکرده و در نتیجه باید دار و ندار و زندگی حال و آینده کارگران،

فراخوان رفراندوم نگاه ها و چالش ها

محمد اعظمی

مجال از او می گیرند و خود می گویند آن را سکه یک پول کنند. کجای این جهان خاکی سراغ داریم اپوزیسیونی بدین حد وسیع، این چنین پراکنده و در صرف انرژی علیه یکدیگر این گونه فعال و پر انرژی باشد؟! به جرات می توان ادعا کرد که یکی از عوامل مهم برجایی جمهوری اسلامی، روش، منش و طرز فکر و عمل مخالفان آن است. میزان انرژی و تحرکی که این جریان ها در جدال بی حاصل با یکدیگر صرف می کنند و برای خنثی و بی اثر کردن برنامه ها و مشی سیاسی یکدیگر بکار می گیرند، حیرت انگیز است. واکنش ها در برابر همین « فراخوان » شاهد گویایی است. اپوزیسیون چنان علیه آن فعال و پر انرژی و با قدرت به میدان آمده است که ارتجاعی ترین جناح حکومت را به سکوت و شاید به تحسین واداشت. در میان طیف گسترده اپوزیسیون نه تنها مخالفان، حتی کسانی که خود مدال پیش کسوتی طرح شعار رفراندم به گردن خویش آویخته اند نیز ساکت نماندند و علیه رفراندم تیغ از نیام برکشیدند. اشتباه نشود! من به هیچ وجه مخالف برخورد فعال و انتقادی با سیاست ها و اهداف و وظایف دیگر جریان های اپوزیسیون نیستم. مخالفت من با انتقادات یک سویه، برخوردهای بی پایه و مچ گیری هاست. برای نمونه به زاویه مخالفت شهاب برهان توجه کنید: « رفراندم را اولین بارسازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) با شعار « نه ولایت، نه جنایت- حکومت خود مردم، رفراندم! رفراندم!» در واکنش به ادعای خامنه ای و آن دسته از مبلغین نظام که شرکت عظیم مردم در انتخابات دوم خرداد را دلیل مشروعیت و محبوبیت رژیم و وفاداری مردم به ولایت فقیه قلمداد می کرد، مطرح کرد» (۱) نویسنده سپس چنین نتیجه گیری کرده است: « راه کارگر نه تنها انتظار نداشت که حکومت دست به برگزاری چنین رفراندمی بزند، بلکه دقیقا چون مطمئن بود که حکومت چنین کاری نخواهد کرد، این شعار تاکتیکی و رسواگر را به پیش کشید» (۲) اولاً این حکم که راه کارگر یک خواست را به دلیل عملی نبودنش پیش کشیده است، اگر از جانب مخالفین به میان می

تحقق آن فرو بسته اند. بی گمان، بدون مشارکت جریان های سیاسی گوناگون با برنامه های متفاوت حول شعار رفراندوم و انتخابات آزاد، این مهم به سرانجامی نمی رسد. سنگ اندازی و ایجاد مانع بر سر راه هر فرد و جریانی که خود را مدافع این شعار می داند، پیش از آنکه در خدمت توا نبخشی جنبش همه پرسى باشد به تضعیف و کم رمق کردن آن می انجامد.

از سوی دیگر مبنای نهادن برنامه و یا عناصری از برنامه یکی از نحلتهای سیاسی نه تنها نمی تواند به یک حرکت سیاسی سراسری و وسیع در ابعاد ملی کمک کند، بلکه در خدمت هرز رفتن نیروها و تضعیف بلوکی قرار می گیرد که در مقابل استبداد حاکم قد بر افراشته است.

سوم - جمهوری خواهانی که منشأ قدرت را اراده مردم می دانند و مشروعیت آن را نه در آسمان ها و نه از طریق ارث، بلکه از تحقق یافتن رای آزاد و برابر مردم کسب می کنند، نیازمندند برای شکل گیری یک آلترناتیو دموکراتیک در برابر جمهوری اسلامی، آلترناتیوی که به آزادی های سیاسی، مدنی و فردی مطابق اعلامیه جهانی حقوق بشر باور دارد و جدایی کامل دین و هر نوع ایدئولوژی از دولت و برابری حقوق زنان و مردان و رعایت حقوق دموکراتیک ملیت ها و اقوام را از اصول خدشه ناپذیر می داند، صفوف خویش را متحد کنند. این جریان ها با مشارکت فعال در جنبش رفراندوم می توانند هم برنامه خویش را تبلیغ کنند و هم جنبش رفراندوم را نیرومند تر نمایند.

مشکل چیست؟

مشکل این است که بخشی از مخالفان فراخوان رفراندوم در اپوزیسیون کسانی هستند که خود از مدافعان رفراندوم بوده و تا کنون استدلال چندان محکمی برای مخالفتشان ارائه نداده اند. بنظر می رسد به دلایل واهی با آن درافتاده اند. نتیجه و حاصل این کار، سفت شدن پای حکومتی است که تسمه از گردن همین اپوزیسیون و مردم کشیده است. جمهوری اسلامی با مخالفان عجیبی روبروست. هر طرح، شعار و برنامه ای که در برابرش برمی خیزد، برخی مخالفان حکومت

از بیانیه ای که تحت عنوان « فراخوان ملی برگزاری رفراندوم » با امضای « کمیته اقدام برای همه پرسى » منتشر شد، بیش از یک ماه می گذرد. چند روز پس از این اقدام، ۵ تن از امضا کنندگان به همراه آقای ناصر زرافشان، در اصلاح حرکت خود طی بیانیه دیگری با «کنار نهادن کمیته همه پرسى» از «اصل شکل گیری گفتمان رفراندوم ملی در ایران» دفاع کردند. این حرکت با واکنش های وسیع فعالین و نیروهای سیاسی، بویژه در خارج کشور روبرو شده است. من نیز می گویم با ورود در این بحث، نگاهی هر چند گذرا به مواضع و ابهام های برخی از موافقان و مخالفان و نیز تدوین کنندگان بیانیه، داشته باشم.

و اما در توضیح نظرم بر سه نکته تاکید دارم: اول- بر این باورم که اصل رفراندوم برای تغییر قانون اساسی جمهوری اسلامی و تشکیل مجلس موسسان در یک انتخابات آزاد یکی از راهکارهای دموکراتیکی است که مشکل می توان بر سنگر محکم دموکراسی ایستاد، اما با آن مخالفت کرد. تمامی افراد و جریان های سیاسی که پشت این شعار ایستاده اند، در تغییر نظام سیاسی حاکم از طریق مراجعه به آرا مردم ایران در یک انتخابات آزاد، هم کلام اند. همچنین اکثر جریان های ترقی خواه که امروز در مقابل این خواست صف کشیده اند، خود را پیش کسوت طرح این شعار می دانند. مخالفتشان زوایای متفاوت و دلایل مختلفی دارد.

اما من از مدافعان این شعار بوده و امروز نیز کماکان هستم. از این رو طرح شجاعانه آن را توسط فعالان سیاسی در داخل کشور مثبت دانسته، از آن قاطعانه دفاع می کنم و به سهم خود می گویم در همگانی کردن شعار رفراندوم و فرا رویاندن آن به یک جنبش ملی، مشارکت نمایم.

دوم - فکر می کنم تاکید بر رفراندوم برای تعیین تکلیف با قانون اساسی در یک انتخابات آزاد تحت نظارت نهادهای دموکراتیک بین المللی، از جمله راهکارهایی است که نیروهای آزادیخواه ایران کمتر روی آن مکت کرده و یا اگر مکتی هم شده، چشم بر الزامات و شیوه

مجموعه نکاتی که بر آن تاکید شده همه در حوزه برنامه قابل گفتگو است. روشن نیست چرا باید برای برگزاری referendum، به ویژگی حکومت آتی و سیاست آن در قبال مثلا اقوام و ملت ها پرداخته شود.

مخالفان نیز از همین زاویه به نقد می نشینند. مهرداد بابا علی می گوید: «دفاع از لائیسیت به معنای جدایی دین از دولت و الغای دین رسمی می باشد. این امر، بر خلاف آنچه در متن فراخوان آمده است، به رفع "تبعیضات مذهبی" قابل تقلیل نیست. مضافا این که رفع تبعیض قومی یا ملی در ایران جزئی تفکیک ناپذیر از دموکراسی است، حال آنکه متن فراخوان نه تنها به آن اشاره ای ندارد بلکه تنها در باره "حفظ تمامیت ارضی و منافع ملی" سخن می گوید. بنا بر این نمی توان جمهوریخواهی لائیک و دمکرات بود و از متن "فراخوان ملی برگزاری referendum" که بر مضمون referendum دلالت دارد، حمایت کرد.» (۴) زاویه برخورد مهرداد بابا علی با فریدون احمدی یکی است تنها نتیجه گیری ها متفاوت شده اند. مثال در این مورد بسیار است. علی اصغر حاج سید جوادی نیز به عنوان مخالف، نقدش بیشتر ناظر برمختصات قدرت آتی است که به حوزه برنامه مربوط می شود (۵)

از مدافعان و بانیان اولیه میتوان به آخرین مطلب محمد ملکی اشاره کرد که در دفاع از فراخوان و در پاسخ به مقاله علی اصغر حاج سید جوادی نوشته شده است. او در این پاسخ تقریبا رئوس برنامه و مختصات حکومت مورد تأیید خود را توضیح داده است. می گوید: باید «اساسی ترین پایه های ساختاری نظام سیاسی آینده ایران را در قانون اساسی بر سه پایه زیر که خواست شما و ماست بنا نهیم: ۱- جمهوری بر اساس مردم سالاری و کثرت گرایی ۲- جدایی دین از دولت و حکومت ۳- دموکراسی بر اساس آزادی سیاسی و عدالت اجتماعی» (۶) ایشان در مصاحبه با شهروند گر چه درست در نقطه مقابل این سخنان استدلال کرده است، اما باز درکی برنامه ای از referendum ارائه می دهد: «از ایراداتی که به فراخوان می گیرند این است که چرا بر شکل جمهوری حکومت تاکید نشده است. سپس نتیجه می گیرند که ما می خواهیم با سلطنت طلب ها ائتلاف کنیم. در پاسخ ... ما به شعور و درک مردم اعتقاد داریم. این که بگوئیم بیابید به جمهوری، جمهوری اسلامی، سلطنت یا مثلا جمهوری لائیک رای دهید، می شود نظارت استصوابی» (۷) اگر از این تناقض که در یکی، ساختار نظام سیاسی

ملموس خود، قادر است نیروی وسیعی را جلب و به میدان بکشاند - دور می شوند. هم از این رو، چه بخواهند و چه نخواهند بسوی ساختاری برای ائتلاف و اتحاد با شعاع عمل محدود کشانده می شوند. روی این موضوع بیشتر مکت می کنم:

فراخوان دهندگان در بیانیه نخست خود که با عنوان «فراخوان ملی برگزاری referendum» منتشر شد، از محدوده referendum و مختصات آن فرا تر رفته و به حوزه قدرت سیاسی وارد شده اند. یعنی با بر شمردن ویژگی های حکومت آتی، «خواهان شکل گیری حکومتی دموکراتیک مبتنی بر اعلامیه جهانی حقوق بشر شده اند. حکومتی که با تکیه بر آرای اکثریت ملت و بر اساس حفظ تمامیت ارضی و منافع ملی و ایجاد روابط مسالمت آمیز با جامعه جهانی و تکیه بر ارزش های فرهنگی و اقتصادی ایران بتواند کشور را به ساحل نجات رهنمون شود». و در ادامه با مرزبندی با جمهوری اسلامی بر برخی دیگر از مختصات قدرت مورد نظر خود دست گذاشته اند. این بیانیه قبل از آنکه در رابطه با referendum و الزامات آن موثر باشد، سندی است ائتلافی که در این چارچوب قابل برخورد و ارزیابی است. موافقان و مخالفان نیز عموما نگاهشان به فراخوان در حوزه برنامه است و از این زاویه به نقد آن نشسته اند. فریدون احمدی، از موافقان و امضا کنندگان اولیه این طرح، در مصاحبه با راد یو آلمان (۱۴ آذر ۱۳۸۳) در دفاع از فراخوان و حمایت و امضای آن، می گوید: «آن وجوه اساسی که در این فراخوان آمده... referendum که من فکر می کنم متمدنانه ترین شکل اعمال اراده مردم است و موضوع ضرورت تشکیل مجلس موسسان برای تدوین قانون اساسی که این هدف را در نظر دارد نظامی دموکراتیک را متکی بر اعلامیه جهانی حقوق بشر مستقر کند و نفی ستم دینی، مذهبی، عقیدتی و جنسیتی، به نظر من آن بنیادهایی است که بنیاد مشترک را تشکیل می دهند.» و سپس به کمبود هائی اشاره دارد که باز مربوط به برنامه ای سیاسی است: «کم و کاستیها به نظر من نداشتن صراحت در این مورد است که منشاء حاکمیت تنها رای و جمهور مردم است و نه هیچ منشاء الهی، موروثی یا ایدئولوژیک که این صراحت را ندارد. همچنین امر جدائی دین و حکومت در متن آمده ولی صراحت کافی در آن نیست. و اگر شفافیت بیشتری پیدا می کرد، اعتماد آفرین تر می شد. و همچنین اضافه شدن نفی تبعیض قومی یا ملی» همان طور که می بینیم،

آمد، می شد به حساب بدفهمی یا غرض ورزی گذاشت، اما با تاسف این حکم که جز تضعیف و غیر جدی کردن یک جریان حاصلی ندارد، از جانب یکی از اعضای مسئول راه کارگر مطرح می شود، ثانیاً بر خلاف برداشت نویسنده، خطاب شعار راه کارگر، حکومت نیست و نمی تواند اجرای آن را از حکومت انتظار بکشد. چون با صراحت تاکید شده است که: «نه ولایت، نه جنایت... referendum! referendum!» به نظر می رسد نویسنده پای حکومت را به نام راه کارگر و به کام خود به میان کشیده است تا مخالفتش را با referendum و «غلط انداز» و «فریبنده» (۳) بودن آن را مستدل و قابل قبول کند. نویسنده برای مستدل کردن مخالفت امروز خود با referendum، حتی دفاع دیروز راه کارگر را نیز با استدلال های بی پایه زیر سؤال می برد. اگر referendum قابل دفاع نیست چرا و با چه پرنسیپی آن را طرح کردید. اگر مردود نیست چرا امروز آنرا زیر سؤال می برید؟

شورای مرکزی حزب دموکراتیک مردم ایران نیز از زاویه دیگری با referendum در افتاده و خود را در زمره مخالفان قرار داده است. انتقاد این جریان با فکر و سیاستهای همخوانی دارد. مچ گیری نمی کند. توهم خویش را باز می گوید. مخالفت اش با این شعار از زاویه زود رس بودن آن است. به رستگاری جمهوری اسلامی امیدوار است و هنوز با وجود یاس و سر خوردگی برخی از اصلاح طلبان حکومتی، این جریان امیدش را به تغیر و تحول و اصلاحات در جمهوری اسلامی از دست نداده است. با دل بستن به امکان تحول در جمهوری اسلامی و چشم به راه این تحول نشستن، فراخوان برگزاری referendum را «زودرس» و «آن را با مشی سیاسی مسالمت جویانه» خود نا همخوان دانسته، در مقابل آن قرار گرفته است. زاویه برخورد با referendum بسیار گونه گون است، برای کوتاه کردن سخن ناگزیر از آن در می گذرم.

مشکل دیگر نوع نگاهی است که هم فراخوان دهندگان و هم موافقان و مخالفان آن، نسبت به این خواست دارند. نگاه همه اینان به فراخوان برگزاری referendum، مربوط به برنامه ای سیاسی است. ناگزیر نمی توانند در پی دامن زدن به یک جنبش برای تحقق آن باشند. از گفتمان ملی سخن به میان می آورند، در حالی که با پرداختن به برخی سیاست های مختص به قدرت آتی، از محدوده الزامات referendum - که بدلیل خصلت کلی اما روشن و

ابهام ها و انتقاداتها:

در باره فراخوان ملی رفرا ند م پرسش ها، ابهام ها و انتقادهای متعددی مطرح شده است. بسته به این که آن را چگونه بنگریم و از آن چه انتظاری داشته باشیم، پاسخ ها می تواند متفاوت و حتی متضاد باشد. انتظار من از آن، شکل گیری یک جنبش است. از این رو فکر می کنم سند فراخوان ملی برگزاری رفرا ند م ن می بایست به بارگاه قدرت سیاسی و مختصات آن نزدیک می شد. انتقاداتی که از این زاویه به « فراخوان » شده است، مورد قبول من نیز هست. با این درک نگاهی دارم به برخی ابهام ها و پرسش ها :

۱- در مباحثی که انجام گرفته یک نظر صحت رفرا ند م را زیر سوال برده ، چون فراگیری و عملی شدنش را ممکن نمی داند و طرح و دامن زدن به این خواست را بسود سلطنت طلبان می داند. من بر این باورم که رفرا ند م برای تعیین تکلیف با قانون اساسی جمهوری اسلامی و تشکیل مجلس موسسان در یک انتخابات آزاد، راهکاری است که حق انتخاب مردم را با تکیه بر آگاهی و شعور انسانها می پذیرد و با هیجان، فشار و احساس فاصله دارد. این خواست در مضمون رادیکال و در شکل نرم و محکمه پسند است. رادیکال است برای این که کلیت رژیم رابه چالش می کشد. نرم است چون وسیع ترین نیروی جامعه می تواند بدون پرداختن هزینه ای سنگین و مواجه با واکنش تند حکومت، پشت آن بایستد و از آن در محل کار و زندگی بطور علنی و روشن دفاع کند. این خواست را حتی زندانیان حکومت نیز می توانند در زیر تازیانه و شلاق بیان کنند بدون آنکه با مشکلات فوق العاده ای مواجه شوند. یک طرف قضیه جسارت آنان است، اما طرف دیگر آن محکمه پسند یا حقوقی بودن شعار است. سرکوب مدافعان این خواست برای حکومت آسان نیست. هم در داخل وهم در خارج سرکوب چنین خواستی قابل توجیه نیست. افزون بر این، در جهان امروز افکار عمومی مردم بر روی تغییر و تحولات کشورها بیش از گذشته مؤثر است. رفرا ند م خواستی است متمدانه که می تواند مورد پشتیبانی مردم دنیا قرار گیرد. زمانی که یک شعار کم هزینه است، بالقوه امکان جلب و جذب به آن گسترش می یابد. این که چنین خواستی به یک جنبش فرا خواهد رویید یا نه، بستگی دارد به حرکت مجموعه احزاب، نیروها، سازمانها، انجمن ها و افراد. اگر واکنش ها بدین گونه باشد که تا کنون بوده است،

امروز می توانند علاوه بر حمایت از این شعار، رؤس برنامه خویش را نیز تبلیغ کنند. فراخوان دهندگان نیز مساله مرکزی خود را روی این شعار که در متن فراخوان به روشنی منعکس شده است، متمرکز نمایند. طبعاً آن بخش از طرفداران بیانیه که ائتلافی درپس این فراخوان در نهانخانه فکر خود داشته و دارند، حق دارند در صورت تمایل ضمن مشارکت در جنبش رفرا ند م، ائتلاف سیاسی مورد نظر خویش را تبلیغ کنند. دست اندرکاران سایتی که به این منظور ایجاد شده در صورت توافق می توانند در سایت، اسامی حامیان « رفرا ند م برای تغییر قانون اساسی در یک انتخابات آزاد » را گردآوری کنند .

با پذیرش این پیشنهادها، محور بحث ها و گفتگوها برای رفرا ند م روی شرایط آن و چگونگی و راههای دستیابی بدان متمرکز می شود. این که قدرت جایگزین چه مختصاتی داشته باشد، بسیار مهم است. اما می بایست در جایگاه خودش بررسی شود. این موضوع به دلیل این که در جایگاه مناسب خود قرار نداشت در مباحث اولیه با بحث رفرا ند م هم تنیده شد و بسیاری از حامیان رفرا ند م عملاً در موضع مخالف قرار گرفتند. در واقع طرح غلط مساله به پاسخ درست نینجامید. بحث های اولیه همگی روی امضا کردن یا نکردن سندی متمرکز شد که از چارچوب فراخوان برای رفرا ند م و الزامات آن در گذشته بود. من از جمله کسانی هستم که خود را حامی جنبش رفرا ند م می دانم، اما با سندی که تحت نام « فراخوان ملی برگزاری رفرا ند م » منتشر شد به دلایلی که بدان پرداختم، موافق نبودم و نیستم. مشکل من فقط ایرادات برنامه ای سند فراخوان نیست . اگر این ایرادات را هم نداشت آنرا مناسب فراخوان رفرا ند م نمی دانستم. نمونه فکر من در این جنبش کم نیست.

برای یک جنبش نه برنامه ای می نویسند و نه ساختاری ایجاد می کنند. احزاب و سازمان ها ، تشکل ها و انجمن ها، محافل و افراد حول شعار و یا خواستی عام و ملموس و روشن بسیج می شوند و با مشارکتشان جنبش را می سازند و تقویت می کنند. آنچه اهمیت دارد این است که آن هدف و خواست قابل قبول و دفاع باشد. به میزانی که عناصر تشکیل دهنده یک جنبش متنوع تر باشد، توان آن جنبش قوی تر خواهد بود. رنگین کمان برداشت ها و روش ها و گونه گونی برنامه ها را نمی توان و نباید در قالب یک ساختار و یک سند سیاسی گرد شده به بند کشید.

آینده ایران را بر سه پایه که « جمهوری بر اساس مردم سالاری و کثرت گرایی » اولین آنست و در نوشته دیگر که جمهوری به کنار نهاده شده : « اینکه بگوئیم بیاید به جمهوری ...رای دهید می شود نظارت استصوابی » بگذریم، نوع نگاه برنامه ای به رفرا ند م در مجموعه استدلال های او موج می زند. به نظر می رسد با چنین درکی از فراخوان جای این سوال که چرا شکل جمهوری حکومت از قلم افتاده، هنوز پا بر جاست .

رضا اکرمی نیز که متن فراخوان را امضاء نکرده است، اما با رفرا ند م و شکل گیری جنبشی برای آن موافق است در تائید نکات مورد تاکید محمد ملکی و در پاسخی به او، خواهان این است که همین نکات برنامه ای، در فرا خوان وارد تا قابل قبول شود. اغلب احزاب و سازمان ها از جمله سازمان اکثریت و سازمان ما (سازمان اتحاد فدائیان خلق) نیز به همین گونه می اندیشند.

این نگاه و این درک، الزامات یک رفرا ند م را با شکل گیری یک ائتلاف یکسان می انگارد. من فکر می کنم انحراف اصلی سند فراخوان در این است که به مختصات قدرت نزدیک شده است. در حالی که این ایراد در بیانیه شش نفری که با عنوان « ضرورت طرح بعد شکلی رفرا ند م در مقطع کنونی» منتشر شد دیده نمی شود. اما به دلایلی که روشن نیست، مضمون بیانیه دوم هر گز با صراحت مبنا قرار نگرفت. امضا کنندگان برای روشن شدن دیگران می بایست تکلیف بیانیه اول را روشن می کردند. برای کمک به شکل گیری یک جنبش در رابطه با رفرا ند م می توان و ضروری است که بر شروط برگزاری دمکراتیک رفرا ند م مثل آزادی احزاب، مطبوعات، بیان و... تاکید نمود. اما نمی توان به مختصات قدرت آتی پرداخت. چرا که قدرت جایگزین را جریان های سیاسی تبلیغ و پیشنهاد می کنند. ورود به این حوزه برای فراخوان دهندگان ممنوع نیست، اما پرداختن بدان و دعوت به حمایت از آن، بدون شک تنها بخش کوچکی از نیروی گسترده طرفدار رفرا ند م را قادر است بخود جذب کند.

پیشنهاد چیست؟

پیشنهاد من این است که تمامی احزاب، تشکل های سیاسی و افرادی که با « رفرا ند م برای تغییر قانون اساسی در یک انتخابات آزاد » موافقت و مایلند برای فرارویی آن به یک جنبش وسیع و ملی تلاش کنند، به هر ترتیبی که خود صلاح می دانند حمایتشان را از این شعار اعلام نمایند. این جریان ها از همین

طبعاً امکان فرارویی این خواست به یک جنبش ضعیف می شود. اما اگر مجموعه نیروهایی که در تغییر این رژیم دینفع هستند برای پر دامنه کردن این خواست هم صدا و فعال شوند دلیلی ندارد که فراگیر نشود. پر ظنین کردن این شعار فضا را برای حرکت جریانات و ائتلاف های سیاسی باز می کند.

اما دامن زدن به این خواست به سود نیروئی است که فعال تر در میدان حضور داشته و خط و نشان و برنامه خود را بر آن حک کند. روشی که به دلیل حضور این یا آن جریان خود را از مشارکت در حرکت محروم می کند در درجه اول به زیان خود عمل می نماید.

۲ - چه کسی یا کسانی فراندنم را برگزار می کنند؟ فکر می کنم فراندنم خواست مردم است. چگونگی تحقق آن راه های متفاوتی دارد. اگر آنرا از رژیم طلب کنیم و اجرایش را از او بخواهیم یا به بیان دیگر رژیم را فعال مایشاء بدانیم، سیاستی است که الزامات خود را دارد. حالت دیگر این است که مردم را موتور و نیروی محرکه آن بدانیم، در این صورت سیاستی دیگر با الزامات دیگر می طلبد. آنچه که اهمیت دارد روشن کردن همین موضوع است. این که تحقق این خواست در زمان حیات جمهوری اسلامی امکان پذیر است یا پس از آن، مربوط می شود به نوع ارزیابی و در اتخاذ سیاست ها چندان نقش تعیین کننده ندارد. مهم این است که برای این خواست همچون خواست هایی نظیر آزادی زندانیان سیاسی، آزادی احزاب، لغو اعدام و... مبارزه شکل گیرد. ممکن است در شرایطی جمهوری اسلامی بدان تسلیم شود. این غیر ممکن نیست. آنچه اهمیت دارد توجه به این موضوع است که این گونه خواست ها توسط موجودات زنده بیان و پیش برده می شوند. انسان های زنده و پویا آنرا پی می گیرند و به سر انجام می رسانند یا نمی رسانند. چگونگی تحقق این خواست ها که در حوزه مسائل اجتماعی هستند با اجرای نقشه یک ساختمان و یا یک جاده، متفاوت است. می توان در جریان ساختن یک آپارتمان از پیش تمامی نقشه را کشید و آنرا طبق زمانبندی به انجام رساند. اما مسائل اجتماعی بسته به واکنش مجموعه اجزای آن، نتایج متفاوتی ببار می آورد. مصالح یک ساختمان سنگ و سیمان و آجر است اما مواد سازنده یک حرکت اجتماعی را موجودات زنده، یعنی انسان ها و واحد های انسانی دارای عاطفه و احساس و شعور می سازند. در این گونه حرکات، در بسیاری موارد بسیج برای یک خواست به تحقق

خواست های وسیع تر و عمیق تر می انجامد. در مواردی نیز نه تنها به آن خواست نمی رسند، بلکه، در جایگاهی ضعیف تر از پیش قرار می گیرند. برای عملی شدن فراندنم نیز همچون سایر خواست ها، این مبارزه مردم است که نقش اصلی و کلیدی را بازی می کند. این که آیا رژیم بدان تن می دهد یا در جریان مبارزه به زیر کشیده می شود، از امروز نمی تواند روشن باشد. آنچه روشن است این است که جمهوری اسلامی اگر به این خواست تن دهد یعنی به آزادی زندانیان سیاسی، آزادی احزاب سیاسی و مطبوعات و غیره تن داده است. در این حالت اگر رژیم باقی مانده باشد، به هر رژیمی شبیه خواهد بود جز به جمهوری اسلامی ایران.

۳ - طرفداران سلطنت که از فراندنم برای تغییر قانون اساسی و تشکیل مجلس موسسان حمایت کرده اند آیا انتخابات آزاد را هم می پذیرند؟ اینها زمانی که بر مسند قدرت بودند، نفس مردم را می بریدند، حالا چطور طرفدار انتخابات آزاد شده اند؟

فکر می کنم تمامی کسانی که امروز از فراندنم برای تغییر قانون اساسی حمایت کرده اند، انتخابات آزاد را می پذیرند، از جمله سلطنت طلبان. دلیل من این است که نیروهای دمکرات، آرمانشان آزادیخواهی و آزادی است، از جمله انتخابات آزاد را بصورت یک ارزش می پذیرند و به آن باور دارند. اما اپوزیسیون جانبدار حکومت های غیر دموکراتیک و استبدادی هم دلیلی ندارد که در انتخابات آزاد را قبول نکنند. اینان زمانی که در قدرت بودند آزادی را برای منافعشان زیر پا می گذاشتند. امروز در اپوزیسیون نقض و نفی آزادی به سودشان نیست، این نقض به سود قدرت حاکم به هم می خورد. این جریان از نقض آزادی نیز آسیب می بیند، از این رو دلیلی ندارد از آزادی انتخابات دفاع نکند.

۴- آیا امضای سند « فراخوان ملی برگزاری فراندنم » به معنی ائتلاف با سلطنت طلبان نیست؟ چگونه می شود با یک نیروی استبدادی جبهه و ائتلاف برای دموکراسی ایجاد کرد؟ آیا با این جریان می توان همسو شد و پای متنی امضا گذاشت؟

در این پرسش چند نکته مهم وجود دارد. اول این که آیا امضای سند « فراخوان » به معنی ائتلاف یا همسویی است؟ من فکر می کنم ائتلاف ها بر اساس سندهای سیاسی شکل می گیرند. سند « فراخوان » در مواردی وارد مختصات قدرت حاکم شده است، از این نظر انتقادهایی که از زاویه ائتلاف با سلطنت طلب

ها مطرح شده چندان بی پایه نیست. اما امضای این سند مقدمه ائتلاف است، هنوز ائتلاف نیست. گامهای بعدی نشان می دهد که امضا کنندگان کدام سمت و سو را بر می گزینند. دوم این که آیا با طرفداران سلطنت می شود اتحاد کرد یا نه؟ برای استقرار یک حکومت دموکراتیک امکان ائتلاف وجود ندارد. چون امکان توافق روی یک سند سیاسی که به آزادی پایبند باشد منتفی است. نه تنها به دلیل گذشته این جریان که در حکومت به جنایت و زدزدی دست زده است، بلکه به دلیل برنامه امروزشان که امکان انتخاب و عزل را به عنوان جوهر آزادی نمی پذیرد. این حق می بایست به طور مستمر پذیرفته شود و قابل اجرا باشد. و این با حکومت ارثی ناهمخوان است. اما در مورد همسویی، فکر می کنم نیازی به تصمیم گیری ندارد. در اهداف و وظایف عام همواره امکان همسویی به وجود می آید. نمی توان از آن گریخت. ما در زمینه هایی نظیر تجاوز اسرائیل به جان و مال و ناموس مردم فلسطین با جمهوری اسلامی همسو هستیم. در رابطه با سیاست های ماجراجویانه و تروریستی جمهوری اسلامی، با آمریکا همسویم. امروز هم می توان در رابطه با فراندنم با سلطنت طلب ها همسو شد. مخالفان فراندنم نیز با ارتجاعی ترین جناح حکومت همسویند. این به نظر من مهم نیست. مهم این است که آن اهدافی را که برگزیده ایم قابل دفاع و قابل قبول باشند. اگر اهدافمان درست باشند، نه تنها نباید نگران همسویی با دیگران باشیم که عدم استقبال از آن بی خردی است.

(1) و (2) و (3) مقاله « برای تغییر حکومت، اینجا را کلیک کنید! » نویسنده شهاب برهان سایت عصر نو سه شنبه ۱۷ آذر ۱۳۸۶

(4) مقاله « جمهوریخواهان و فراخوان ملی برگزاری فراندنم » نوشته مهرداد بابا علی سایت عصر نو شنبه ۲۱ آذر ۱۳۸۳

(5) مقاله « ره چنان رو که رهروان رفتند » نوشته علی اصغر حاج سید چوادی سایت عصر نو چهارشنبه ۲ دی ۱۳۸۳

(6) سخنی با دوست « محمد ملکی عصر نو دوشنبه ۱۴ دی ۱۳۸۳

(7) محمد ملکی مصاحبه با شهروند « سخنی با دوست » سایت عصر نو ۴ شنبه ۲۵ آذر ۱۳۸۳

معرفی و نقد کتاب همه آدمهای رفسنجانی!

اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی

در گفت و گو با :

عزت‌الله سبحانی / محسن نوربخش /

مسعود روغنی زنجانی / مسعود نیلی /

محمدعلی نجفی / حسین عادل /

به کوشش : بهمن احمد امویی

انتشارات گام نو،

تهران سال ۱۳۸۳، ۴۵۹ صفحه.

رفسنجانی برای بازگشت به مسند ریاست جمهوری، باری دیگر، خیز برداشته است! ناکام ماندن کوششهای او و طرفدارانش در سال ۱۳۵۷، برای تغییر قانون اساسی رژیم و افزایش دوره‌های ریاست جمهوری، و فراتر از آن، رسوایی بی‌سابقه‌ی وی در جریان انتخابات مجلس ششم در ۱۳۷۹، ظاهراً او را مأیوس نساخته است. با آشکار شدن هرچه بیشتر شکست اصلاح‌طلبان حکومتی و خاتمه دوره‌ی خاتمی، از یک سو، و تلاش روزافزون دار و دسته‌ی خامنه‌ای برای قبضه‌ی کامل قدرت در دست خویش، از سوی دیگر، که در مجموع به تشدید بیشتر منازعات درونی و بحران‌گریبانگیر کلیت رژیم، در داخل و خارج، منجر شده است، روباه طماع این «قلعه‌ی حیوانات» را که، ضمناً مرز هفتادسالگی را هم پشت سر نهاده، تحریص کرده است که یک بار دیگر بخت خود را بیازماید. در واقع، هنوز یک سالی از ریاست جمهوری خاتمی سپری نشده بود که رفسنجانی، در خطبه‌های نماز جمعه، نسبت به وخامت اوضاع «هشدار»، و بازگشت به دوره‌ی «سازندگی» را اندرز می‌داده است. و همو بود که با انتشار خاطرات دست‌چین شده خود درباره‌ی بحران سال ۱۳۶۰، می‌خواست به شریکان و رقیبان حکومتی‌اش بقبولاند که همانا «مرد» عبور جمهوری اسلامی از بحرانها، خود اوست! به علاوه، خود وی نیز کاملاً واقف است که منصب ریاست «جمع تشخیص مصلحت نظام» - که در حال گماشته «رهبری» است - و ائتلافی که در عمل با جناح خامنه‌ای انجام داده است، در صورت تصرف همه مواضع قدرت به وسیله‌ی این جناح، مسلماً پایدار نخواهد بود.

در این روزها که طرفداران رفسنجانی سخت سرگرم طرح و تبلیغ ضرورت نامزدی او در نهمین دوره‌ی انتخابات ریاست جمهوری رژیم هستند و خود وی نیز، با انواع مانورهای سیاسی، سعی در جلب «جماع» اکثر دستجات حکومتی در این زمینه را دارد، مطالعه کتاب «اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی» جهت آگاهی از بخشی از کارنامه بیست و چند ساله رفسنجانی، و به ویژه در دوره‌ی «سازندگی»، خالی از فایده نخواهد بود. هرچند که این کتاب مستقیماً مربوط و منحصر به شخص «سردار سازندگی» نیست ولی تمام کسانی که نظرات و خاطرات خویش را در این مجموعه بیان کرده‌اند، بجز یک نفر (عزت‌الله سبحانی)، همه آدمهای رفسنجانی بوده‌اند و یا هنوز هم هستند.

البته اگر خواننده این کتاب در پی آگاهی از واقعیت‌های «اقتصاد سیاسی» جمهوری اسلامی، اعتراف به حقایق و یا حتی اطلاع از گوشه‌ای از مناسبات درونی حاکمان، و امثال اینها باشد، قطعاً ناامید و سرخورده خواهد شد. چه مسئولان سابق و لاحق این رژیم، و از جمله غالب آنهایی که خاطرات و ارزیابی‌هایشان را هم منتشر کرده‌اند، اساساً مردم و خواننده‌ی عادی را «غیر خودی» یا «نامحرم» به حساب می‌آورند، و بنابراین، اصلاً خود را ملزم به بیان حقایق و پاسخگویی درباره‌ی عملکردشان نمی‌دانند. گذشته از این، به غیر از عزت‌الله سبحانی و محسن نوربخش (که در سال ۱۳۸۲ درگذشته است) سایر مصاحبه‌شوندگان هنوز از مقام و موقعیتی در این رژیم برخوردار و یا هنوز برای نیل به مناصب بالاتر امیدوارند و از این رو هم میل ندارند که با کنار زدن پرده‌ها، اربابان و همدستان خویش را آزرده و پلهای پشت سرشان را خراب کنند. در ضمن مصاحبه‌کننده نیز، اگر هم قصد آن را داشته، در موقعیتی نبوده است که طرفهای صحبت خود را ناگزیر به پاسخگویی صریح و یا افشاگری بنماید. با اینهمه، موارد و نمونه‌های اشاره‌وار نیز، خاصه هنگامی که مسئولان «گناه» نابسامانی‌های آشکار را به گردن یکدیگر می‌اندازند، در این کتاب یافت می‌شود که تعارض گفته‌ها و یا ندانم‌کاری و درماندگی و فساد حاکم را بر ملا می‌سازد.

کتابی که با عنوان «اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی» منتشر گردیده، مجموعه‌ای از مصاحبه‌های جداگانه با پنج‌تن از مسئولان بلندپایه اقتصادی است که بهمن احمدی امویی، نویسنده روزنامه‌های «صبح امروز» و «نوروز» انجام داده است. این روزنامه نویسنده، چنان که در مقدمه کتاب آورده است، پس از بسته شدن یک‌باره مطبوعات، به کار تدارک آن برخاسته و این کتاب محصول گفتگوهایی است که از سال ۱۳۷۹ آغاز شده و تا بهمن ۱۳۸۱ ادامه داشته است.

یکی از تأکیدات مؤلف کتاب حاضر، عدم آشنایی با علم اقتصاد و نداشتن تجربه مدیریت غالب کسانی

است که بعد از انقلاب مسئولیتهای عمده اقتصادی را در دست گرفته‌اند، و این سؤال در همه گفتگوها نیز مطرح گردیده است. در همان مقدمه کتاب آمده است: «آنچه که پیش روی شمامست، داستان چگونگی تکنوکرات شدن افرادی است که بدون کوچک‌ترین تجربه اجرایی و مدیریتی، اداره امور کشور را پس از یک انقلاب پرتلاطم در دست گرفتند. افرادی که به گفته محمد علی نجفی، یکی از وزرای حاضر در چندین وزارتخانه، در ابتدای انقلاب حتی نام «کارتابل و پاراف کردن» را هنوز نشنیده بودند و نمی‌دانستند چه باید بکنند».

صادق‌ترین در میان اینها هم، عزت‌الله سبحانی (که از مهرماه ۱۳۵۸ به مدت حدود یک سال مسئول سازمان برنامه و بودجه بوده) است که می‌گوید: «آقای مهندس بازرگان به من تکلیف کردند که پست وزارت صنایع را بپذیرم. اما من چون چندین سال در زندان و دور از جامعه بودم، تمایل داشتم که در فضای غیراداری باشم و کمتر کار اجرایی انجام دهم. و به همین دلیل در دور اول پست وزارت را نپذیرفتم و در شورای انقلاب تا شهریور ۱۳۵۸ ماندم. . . . مهندس معین‌فر که در کابینه اول مهندس بازرگان رئیس سازمان برنامه و وزیر مشاور بود، کاندیدای وزارت نفت شد. در بین دوستان آن زمان هم . . . کمتر کسی بود که به امور اقتصادی و امور برنامه و بودجه آشنایی داشته باشد. من هم نه به صورت تخصصی و کارشناسی بلکه فی‌الجمله اطلاعات اقتصادی داشتم. . . بنده را به عنوان رئیس سازمان برنامه و بودجه پیشنهاد کردند، دولت موقت و آقای بازرگان هم قبول کردند» (صفحه ۱۱) و می‌افزاید: «بنده در سازمان برنامه مسائل فراوانی را آموختم که تا قبل از آن نمی‌دانستم. جایگاه بنده در سازمان برنامه کاملاً پذیرفته شده بود. یعنی کارشناسان و مدیران گروه‌های سازمان برنامه برای من احترام قائل بودند. . . بنده هم با وجود این که کارشناس اقتصادی و عضو سازمان برنامه نبودم اما به علت بینش سیاسی‌ام مطالعاتی در زمینه وابستگی اقتصادی انجام داده بودم. . . در جلساتی که در سازمان برنامه تشکیل می‌شد بنده هم حرفهایی داشتم. . .» (ص ۵۶۰)

در واقع نحوه برخورد سردمداران جمهوری اسلامی به سازمان برنامه و بودجه، که به لحاظ قانونی و عرفی وظیفه تنظیم بودجه سالانه و برنامه اقتصادی را بر عهده دارد، نمونه روشنی از درک و برخورد آنها به مسائل و مسئولیتهای اقتصادی است. از میان ده نفری که از بعد از انقلاب تاکنون مسئولیت این سازمان را در دست گرفته‌اند هفت نفرشان تحصیلکرده اقتصاد نبوده‌اند و آشنایی آنها با اقتصاد از حد اطلاعات عمومی تجاوز نمی‌کرده است. محمدعلی نجفی (وزیر آموزش عالی در دوره میرحسین موسوی و وزیر آموزش و پرورش در دولت رفسنجانی) که فارغ‌التحصیل رشته ریاضی است، ضمن اذعان به «عدم آشنایی با مسائل

تئوریک اقتصادی»، به دلیل انتصاب خود به ریاست «سازمان مدیریت و برنامه ریزی» (که از ادغام سازمان برنامه و بودجه و سازمان امور اداری و استخدامی کشور به وجود آمده) بعد از روی کار آمدن خاتمی را چنین توضیح می‌دهد: «تر آقای خاتمی هم این بود که به دنبال کسی هستند که اقتصاددان نباشد، بلکه دارای تفکر و دید اجتماعی و فرهنگی باشد» (ص ۴۱۴). اما وی نمی‌گوید که دلیل دیگر گماشتن وی بدین منصب مهم اقتصادی آن بود که، در دولت ائتلافی خاتمی، ریاست بانک مرکزی همچنان در دست محسن نوربخش (از «کارگزاران» رفسنجانی) قرار داشت ولی وزارت امور اقتصادی و دارایی نصیب حسین نمازی (از جناح «حزب‌اللهی»‌های قدیمی) شده بود، و کارگزاران، اصرار داشتند که سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی هم حتماً در اختیار یکی از آنها باشد.

یکی دیگر از مسائل مهم مورد بحث در این کتاب، مسئله انباشته شدن بدهی‌های خارجی در سالهای ۷۳-۱۳۷۰، که بی‌اعتباری مالی و بی‌آبرویی وسیع‌تری برای رژیم حاکم به بار آورد، و نقش هرکدام از مقامات و نهادهای ذیربط و خصوصاً شخص رفسنجانی در این باره است. به گفته نوربخش، حجم استقراض از خارج در سال ۱۳۷۳ به حدود ۳۴ میلیارد دلار بالغ گشته بود که بیش از ۲۰ میلیارد آن «بدهی معوقه» بود (ص ۱۳۱). بخش اعظم این بدهی‌ها هم، وام‌های کوتاه مدت، «یوزانس» (خرید نسیه)، با بهره‌های بسیار بالا بود. پس از فاش شدن مسئله در خارج و داخل، هرکدام از مسئولان کوشیدند - و چنان که این مصاحبه‌ها معلوم می‌دارد، هنوز هم می‌کوشند - «تقصیر» آن را متوجه عوامل نامشخص (مثلاً عدم تحقق درآمدهای نفتی) و یا عدم تجربه و یا، نهایتاً، «دیگران» بنمایند. حسین عادل، رئیس وقت بانک مرکزی و یکی از عوامل اصلی این ماجرا، نه فقط منکر «مشکل مدیریت ذخائر ارزی کشور» می‌شود بلکه مدعی است که «اگر عده‌ای معتقدند که ما بی‌خود قرض کرده‌ایم، بنده معتقدم که کار خوبی انجام داده‌ایم. باید برای راه انداختن تولید و اقتصاد کشور این کار را انجام می‌دادیم. اگر هم عده‌ای می‌گویند بدهی‌ها در کشور بحران ایجاد کرده است من می‌گویم خیر. ما در داخل بحران سیاسی و رقابت گروهی داشتیم و این بود که بدهی‌های ارزی کشور را جنجالی می‌کرد» (ص ۴۶۷). (عادل، پس از این ماجرا از ریاست بانک مرکزی کنار گذاشته شد و به سفارت رژیم در کانادا منصوب گردید. اما بعد از مدتی، به معاونت اقتصادی وزارت امور خارجه رسید که تا دو ماه پیش نیز در این سمت مشغول کار بود و اخیراً هم سفیر رژیم در لندن شده است). مسعود روغنی زنجانی، که تا سال ۱۳۷۴ رئیس سازمان برنامه و بودجه و یکی از مدافعان و مجریان اصلی سیاستهای موسوم به «تعدیل اقتصادی» رژیم بوده است، ضمن آن که بانک مرکزی را به دلیل

عدم کنترل و ارائه گزارشهای درست و به موقع، مسئول بحران بدهی‌ها می‌داند، می‌گوید: «ما در سازمان برنامه با این موضوع و با آن شدت و حجم مخالف بودیم. البته تعداد دیگری از وزرا نیز مخالف بودند، اما آقای هاشمی بر روی این موضوع خیلی تأکید داشتند و گفتند اگر شما این کار رانکنید من خودم وارد میدان خواهم شد و وام‌های مورد نظر را از خارج تهیه می‌کنم». وی سپس، با اشاره به یکی از جلسات مسئولان می‌افزاید: «آقای هاشمی رفسنجانی نیز با عصبانیت به رئیس بانک مرکزی، آقای عادل می‌گویند اگر شما نمی‌خواهید این مسائل را حل کنید خودم وارد عمل خواهم شد. افراد و واسطه‌هایی که به دنبال جوش دادن معامله دریافت وام برای ایران از مؤسسات بین‌المللی بودند نیز وقتی فضا را مساعد دیدند به هرکس که می‌توانستند مراجعه کردند. . . در سال ۷۱ بود که آقای هاشمی رفسنجانی به من دستور دادند با یک سری از واسطه‌ها وارد مرحله چانه‌زنی شوم. در واقع ایشان دست همه را باز گذاشته بودند چرا که معتقد بودند فرصتها از بین می‌رود» (ص ۲۱۲-۲۱۰). اما دخالت مستقیم رفسنجانی در این کارها تنها به مورد اخذ وام‌های خارجی محدود نمی‌شود. اتخاذ تصمیم راجع به تعیین نرخ ارز و سیاست تک نرخی کردن ارز در سال ۱۳۷۲ - که به شکست و رسوایی دیگری انجامید - نمونه دیگری از آنهاست. چنان که روغنی زنجانی، که همواره با احترام و حتی تمجید از رئیس خود رفسنجانی یاد می‌کند، در این باره، اظهار می‌دارد: «وقتی قیمت ارز در بازار آزاد ۱۳۰ تومان بود دولت به دنبال این بود تا قیمت ارز را کاهش دهد. اما مشکل این بود که واقعاً مشخص نبود قیمت واقعی ارز چیست؟ . . . آقای هاشمی در یک جلسه‌ای گفتند که به نظر ایشان قیمت واقعی ارز ۳۰ تومان است و ما باید با اجرای سیاست‌هایی نرخ بازار آزاد را به این طرف سوق دهیم» (ص ۲۱۵). و در جایی دیگر، در رابطه با همین مسئله، می‌گوید: «در یک مقطع ما بر این باور بودیم که پایین آوردن قیمت ارز در بازار آزاد دولت را با مشکل مواجه خواهد کرد، چرا که دولت مشکل کمبود ذخیره ارز دارد و به دلیل فشار تقاضا نمی‌تواند تا آخر تحمل کند. . . اما آقای هاشمی با این فکر سازمان برنامه مخالفت کردند و ارز را ۸۰ تومان و سپس ۶۰ تومان تعیین کردند» (ص ۲۵۵). لکن، همان طور که می‌دانیم، اندکی بعد از آن بهای ارز به ۱۷۵ تومان، و سپس به حدود ۳۰۰ تومان، و بعداً به ۵۰۰ تومان و بالاتر رسید و در این میان، دلالت و صرافان و شرکایشان در دستگاههای حکومتی نیز سودهای گزافی به جیب زدند. بدین ترتیب، باری دیگر، مصالح جامعه و سرنوشت کار و زندگی مردم و فعالیت‌های اقتصادی کشور بازیچه ندانم‌کاری‌ها، مصلحت‌طلبی‌ها و سودجویی‌های فردی و بانندی و جناحی گردید.

خصوصی سازی کارخانه‌ها و مؤسسات دولتی نیز یکی از سیاست‌هایی بوده که همه آدمهای رفسنجانی در مورد آن اتفاق نظر داشته‌اند و از «مسکوت گذاشتن» و یا توقف مقطعی آن نیز ناراحت و ناراضی بوده‌اند. با اینهمه، نتایج و چگونگی اجرای این سیاست، وسعت و شدت بی‌سابقه‌ای از فساد و چپاولگری را آشکار ساخت که حتی محمد علی نجفی، یکی از مدافعان آن، نیز نمی‌تواند کتمان نماید که «واقعیت این است که اکثر کسانی که آمدند و داوطلب دریافت امکانات دولتی در قالب بخش خصوصی شدند کسانی بودند که به دنبال رانت بودند. از این راه آنها رانت‌های متعددی به دست آوردند و قسمت اعظم سرمایه‌داران نوکیسه از آنجا پدید آمد. پس از خرید کارخانه، زمین و امکانات کارخانه را فروختند و پول آن را از کشور خارج کردند و یا در داخل پول آن را صرف کارهای تجاری و بازرگانی و واسطه‌گری کردند» (ص ۳۹۷). وی در توضیح «رانت‌ها» نیز اشاره می‌کند که، در خصوصی‌سازی به هر حال مدیران دسترسی به اطلاعات داشتند، حالا یا خودشان جلو می‌آمدند یا از کانال‌های خاص و افراد واسطه وارد جریان می‌شدند. به نظر من یک‌نوع از هم گسیختگی وجود داشت، به نحوی که هرکس زنگ بود می‌توانست از این امکانات استفاده کند . . . بیشتر شرکتها هم از طریق وزارت صنایع واگذار می‌شدند و عمدتاً در حیطه تصمیم‌گیری مجمع سازمان صنایع ملی و هیأت مدیره آن سازمان انجام می‌رفت. شاید با رئیس جمهور هم هم‌آهنگی صورت گرفته بود، اما من از آنها بی‌خبرم» (ص ۴۰۲). هزاران طرح و پروژه نیمه‌کاره و ناتمام و بی‌حساب و کتاب، که محصول «نهضت کلنگ‌زنی» دوره «سردار سازندگی» و «کارگزاران» آن بوده، هنوز هم در گوشه و کنار کشور خودنمایی می‌کنند که از بسیاری از آنها جز تابلوی تبلیغاتی و دیوار مخروبه چیزی برجای نمانده است، در حالی که تحت عنوان طرح و اجرای این پروژه‌ها، مبالغ هنگفتی از درآمدها و منابع متعلق به مردم این جامعه، حیف و میل و پایمال شده است. در اقتصاد سیاسی نوع جمهوری اسلامی، البته، نیازها و خواسته‌های توده‌ای مردم جایی ندارند، همان‌گونه اعتراضات و عصیان آنها در برابر این حق‌کشی‌ها و تاراجگری‌ها نیز هم از طرف مصاحبه کننده و هم طبعاً از سوی مصاحبه‌شوندگان، نادیده انگاشته می‌شود. اما این نیز بخشی از واقعیت سیاسی و اقتصادی جامعه بوده که اعتراضات و تظاهرات گسترده تهیدستان و حاشیه‌نشینان در مشهد، اسلامشهر، اراک، شیراز، قزوین و . . . طی سالهای ۷۵-۱۳۷۰، گردانندگان رژیم را ناچار به عقب‌نشینی، توقف و یا تعویق برخی از سیاستهای اقتصادی خانمان براندازشان در این دوره کرده است.

به همین سادگی از عهده و عده‌هائی برخواهد آمد که در راه نیل به این مقام به مردم فلسطین داده است. او با انبوهی از تناقضهای در هم تنیده رو در روست، که حل هر یک از آنها در گرو وجود راهکارها، ابزار و شرایطی است که دستیابی به آنها، خود، در گرو تغییرات دمکراتیک در ساختار کنونی سازمان آزادیبخش فلسطین و دستگاه رهبری سنتی جنبش الفتح است.

از نظر داخلی، در حالیکه بلافاصله بعد از اعلام پیروزی عباس، سخنگوی حماس ابراز داشت که مخالفت این جریان با روند انتخابات، به معنی عدم همکاری با او به عنوان رئیس حکومت فلسطین نیست و همچون دیگر نیروهای اپوزیسیون خواستار مشارکت جهت ایجاد ابزارهای لازم برای یک رهبری یکپارچه است. نیز به رغم آنکه سایر نیروهای رقیب عباس در جنبش مقاومت اعم از ملی و چپ این انتخابات را به رسمیت شناختند و متعهد شدند که مبارزات خود را برای گسترش دمکراسی درون جامعه فلسطین بر مبنای مسالمت آمیز پیش ببرند اما اختلاف نظر و تفاوت دیدگاه خود در برخورد با مسئله تداوم اشغال فلسطین با او را مورد تاکید قرار دادند. به همین دلیل در حالیکه طرفداران عباس خود را برای برگزاری جشن و سرور مربوط به این پیروزی نه چندان با شکوه آماده میکردند چند موشک دست ساز مقاومت با آرم و نشان اکثر گروه های فعال فلسطینی، به مستمره های یهودی نشین ایجاد شده در نواحی غزه شلیک میشد و تجاوزات نظامی اسرائیل علیه مناطق مسکونی فلسطینی ها نیز در طول و عرض سرزمین های اشغالی تداوم داشت تا یادآور این حقیقت باشد که موضوع اصلی و پویای همانا و همچنان مسأله وجود اشغالگر و مقوله چند پارچگی در رهبری مقاومت علیه این اشغالگری است. و این معادله بدون یک پاسخ ریشه‌ای، همچنان لا ینحل باقی میماند.

در کمپ فلسطینیها، بدنبال رایزنی های بعد از انتخابات، میان حکومت به مشارکت شخص محمود عباس با همه گروه‌ها از جمله حماس و جهاد، زمینه دست یابی به تعهدنامه‌ای مبنی بر امتناع از شلیک موشک و ارسال گروههای عملیات انتحاری لا اقل برای مدت یک ماه آماده است و سر سخت ترین گرایشات نیز حصول آن را فقط به اعلام تعهد متقابل از جانب اسرائیل منوط میکنند. حتی برخی رهبران مذهبی از جمله مفتی بیت المقدس از لزوم برخورداری جنگجویان از فرصت استراحت سخن میگویند. در آخرین خبرها نیز آمده است که ۳۰۰۰ نیروی امنیتی فلسطینی با ساز و برگ تازه و گویا جدیداً آموزش یافته ماموریت گرفته‌اند تا در مناطقی از غزه مستقر شوند و از نقل و انتقال داوطلبان انتحاری و نیز شلیک موشک به طرف اسرائیلی جلوگیری کنند.

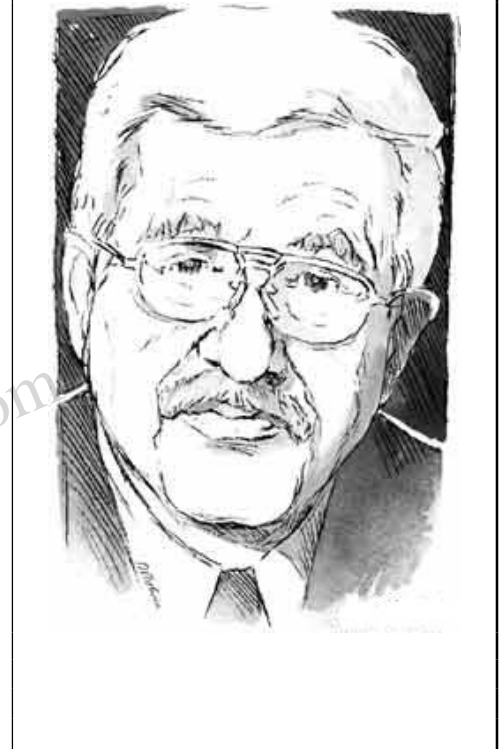
فلسطین ساکن مناطقی هستند که به آنها حق شرکت در انتخابات داده شد.

مصطفی برغوتی کاندیدای مورد حمایت بخش مهمی از نیروهای چپ و دمکرات، از جمله جبهه خلق برای آزادی فلسطین با کسب ۱۹،۸۰ درصد آرا دوم شد. دو کاندیدای دیگر چپ، تیسیر خالد و بسام صالحی از جبهه دمکراتیک برای آزادی فلسطین و حزب خلق (کمونیست) به ترتیب با ۳،۵۰ و ۲،۶۸ درصد سوم و چهارم شدند و سه کاندیدای مستقل اسلامی با ۲،۶۸ و ۱،۲۷ و ۰،۶۲ درصد پنجم تا هفتم شدند. لازم به ذکر است که دو سازمان بنیاد گرای اسلامی (حماس و جهاد اسلامی) این انتخابات را تحریم کردند و در پاسخ به شایعه مربوط به حمایت غیر مستقیم حماس از مصطفی برغوتی سخنگوی این سازمان موضوع را به شدت تکذیب کرد.

بیش از یک هزار ناظر بین المللی، باضافه صد ها گزارشگر، عکاس و فیلمبردار خارجی جریان انتخابات را زیر نظر داشتند. به جز موارد بسیار معدود و اکثراً قابل تصحیح، گزارشی دال بر مخدوش بودن انتخابات به این ناظران داده نشد. همه کاندیدا های رقیب، با بیانی کم و بیش مشابه انتخاب محمود عباس را به رسمیت شناختند. ناظران رسمی از جمله فرستادگان سازمان ملل، اتحادیه اروپا و اتحادیه کشورهای عربی صحت انتخابات را تأیید کردند و مردم جهان بار دیگر شاهد بودند که خلق فلسطین در تجربه ای متمدانه نمایشی از متانت و نظم پذیری از خود به ظهور رساند. یک بار دیگر صهیونیستها در سعی خود برای جلوه دادن فلسطینی ها بعنوان مردمی خشن و ناآشنا به بازی در صحنه هائی اینچنین از دمکراسی، ناکام شدند. برعکس، افکار عمومی جهان چه در روزهای فعالیت تبلیغات انتخاباتی و چه در روز رای گیری شاهد بودند که ارتش متجاوز و اشغالگر اسرائیل تا توانست با ایجاد محدودیت در زمینه ارتباط کاندیداها با انتخاب کنندگان فلسطینی و حتی بازداشت و ضرب و شتم کاندیداها به هنگام عبور از نقاط تفتیش، در روند انتخابات کارشکنی کرد. تا جائیکه رئیس جمهور اسبق آمریکا، جیمی کارتر به عنوان رئیس هیئت ناظران بین المللی ناچار از اعتراض علنی نسبت به محدودیتهای اعمال شده از سوی اسرائیلیها شد و آنها را وادار کرد تا قدری از فشارهای آشکار خود بکاهند. به هر حال بازی کمتر باشکوه و بیشتر نمایشی انتخابات برای کلید زدن رسمی به آغاز دوران بعد از عرفات به سلامتی پایان گرفت و یک هفته بعد محمود عباس مراسم تحلیف به جای آورد.

اینکه محمود عباس در یک روند انتخاباتی قابل پیش بینی، به سادگی موفق شد بر مسند به جا مانده از عرفات صعود کند به معنای آن نیست که

پیروزی قابل پیش بینی محمود عباس



حماد شیبانی

پیروزی محمود عباس در انتخابات ریاست حکومت فلسطین، بویژه بعد از انصراف مروان برغوتی کاملاً قابل پیش بینی بود. در این انتخابات، که روز نهم ژانویه ۲۰۰۵ انجام شد، برخلاف سنت رایج دیگر اعضای جامعه کشورهای عرب، که برای نشان دادن محبوبیت بالا تر از ۹۰ درصدی دیکتاتورها، از شناسنامه ساکنان گورستانها برای بالا بردن شمار آرای داده شده به نفع رجل منحصر به فرد خود استفاده می کنند، مسئول هیئت مرکزی نظارت بر انتخابات اعلام کرد که از مجموع دارندگان حق شرکت در انتخابات که تعداد آنها کمی بالاتر از یک میلیون و هشتصد هزار نفر است، ۳۰ درصد در انتخابات شرکت نکردند. و محمود عباس با نسبت ۶۲،۳۲ درصد آرای متخذه، به سمت رئیس حکومت انتخاب شد. (فقط یک سوم از مردم



تاریخ یک عجوزه است!

مصاحبه مجله اتریشی پروفیل با
محمود درویش، شاعر فلسطینی

برگردان: فرزانه عظیمی

محمود درویش معروفترین شاعر دنیای عرب است. او که در سال ۱۹۴۲ در ناصریه بنیاد آمده است، گرچه نقش خود بعنوان شاعر ملی را رد کرده، اما همچنان صدای موثر سیاسی باقی مانده است. درویش، که از نگارندگان بیانیه استقلال فلسطینیان در سال ۱۹۸۸ است، پس از معاهده اسلو، پست خود در کمیته مرکزی "پ.ا.ا." را ترک کرد. او در آن زمان گفت "قلب من می خواست به جریان صلح اعتقاد داشته باشد، اما عقل من نه".

پس از سالها مهاجرت، درویش امروز در رام الله و عمان زندگی می کند. در این جا مصاحبه ای را می خوانید که "اینکه گوئتر" در باره چشم اندازهای صلح در دوران بعد از عرفات، با وی کرده است.

پروفیل: در نامه سرگشاده ای با عنوان "ما از رئیس جمهور منتخب چه می خواهیم"، که شما بعنوان یکی از ۵۰۰ شخصیت برجسته آنرا امضا کرده اید، از سوئی خواهان خودداری از اعمال زور شده اید، اما از سوی دیگر پذیرای کوچکترین سازشی نیستید. کدام خواست شما اهمیت درجه اول دارد.

درویش: خواست دمکراسی و یک جامعه آزاد. اصلی ترین مشکل ملی ما، اشغال سرزمین ما از سوی اسرائیل است. اما این به این معنا نیست که ما همه چیز را باید به پایان یافتن اشغال منوط کنیم.

پروفیل: آیا شما پس از مرگ عرفات، شانس جدیدی برای جریان صلح می بینید؟

برخلاف فلسطینی ها که به هر حال در گزینش عباس پیام جدیدی برای نشان دادن ظرفیت صلح خواهی خویش ارسال کردند، کمترین نشانه ای از خرد ورزی حتی تظاهر به آشتی جویی از جانب اسرائیلیها به چشم نمیخورد. در ترجمه زبان انتخابات، دمکراسی اسرائیلی یک باند فاشیست به رهبری قاتلی چون شارون را با نزدیک هفتاد درصد آرا برمسند نشانده است تا با کمک ارتشی مجهز به همه امکانات برای کشتن دسته جمعی مردم و ویران کردن محله ها و شهرها و شهرها وبا کشیدن دیوار ننگ و محصور و زندانی کردن تمامی فلسطینی ها، به حل بحران رابطه میان هوس اشغالگری و آرزوی زیستن در آرامش بهشت موعود تحقق بخشد. در حالیکه «عرب نامتمدن» و انتخاب کننده «شور» فلسطینی که گویا سودای به دریا ریختن همه یهودیان را در سر داشت، معمار شکست خورده و کم بضاعت و دست بسته اسلو را دوباره به صحنه فرستاده است تا در ظلام جنگل استعمار گلچین آزادی و استقلال او باشد.

در صحنه ای که تماشاچیان در پشت شیشه های غبارآلوده رسانه های اکثرا تحت کنترل، اراده دخالتشان به زنجیر کشیده شده است، به قول محمود درویش فلسطینی ها در شرایط فقدان وحشتناک موازنه قوا جز نشان دادن مظلومیت دهشت آور خود چه به دست خواهند آورد.

شاید از اینروست که امروزه زمزمه های تازه ای در جامعه مدنی فلسطینی شنیده می شود که خاطره بحثهای انسانگراییه سی و چند سال پیش در شب بیداریهای اردوگاههای آموزشی فلسطینی، به بهانه صعود عرفات بر تریبون ملل متحد به یاد میآورد.

سرزمینی که فلسطین میخوانیمش از هزاران سال پیش گهواره یکی از غنی ترین تمدنهای بشری بوده است. این سرزمین نیز، موازی یک ارزشمندی از مدنیتهای گوناگون را میماند که پیوستگی آنها، در عین تفاوتهاشان، خیره کننده است. سرزمینی که در آن برای همه ساکنان امروز و فردای آن نیز با همه گونه گونیهایشان جایی برای زندگی و باروری یافت میشود.

این هفته صلاح صلاح از رهبران قدیمی جبهه خلق برای آزادی فلسطین در یک گفتگوی تلویزیونی از آرزوی تشکیل کشور واحدی سخن گفت که در آن یهود و مسلمان و مسیحی، عرب و غیر عرب، مذهبی و غیر مذهبی، هر انسانی به صفت یک شهروند، بتواند در آن زندگی کند. و این از قدیمی ترین شعارهای آرمانگرایان چپ فلسطینی است. شاید اگر این اندیشه قوت بگیرد، روزی از بطن خود آن ازدهای دریایی را بیرون فرستد که بیش از ۳۰۰ کیلومتر دیوار ننگ و نفرت شارونی را ویران کند و ببلعد.

درویش: من می بینم که یک شبکه جهانی در حال تولید تصویر غیرواقعی است که گویا با مرگ عرفات، بزرگترین مانع در راه صلح برچیده شده است. من فکر می کنم که اینطور نیست. هیچ رهبر دیگری نمی توانست آنچنان منعطف باشد که او می توانست. اما عرفات بیشتر مانعی بود در راه رفرم و مبارزه با فساد.

پروفیل: پس بدین ترتیب در این موارد شانس های جدیدی وجود دارد؟

درویش: عرفات حتی جزئی ترین مسائل زندگی ما را نیز تعیین می کرد، تا حدی که یک وابستگی خطرناک بوجود آمد. در حال حاضر ما به عرفات جدیدی نیاز نداریم، اما به یک مدیر لایق.

پروفیل: آیا "نامه ۵۰۰ نفره" بیشتر این هدف را دنبال نمی کند که رهبری جدید خودمختاری را به پرنسیب های ملی مقید کند؟

درویش: من فکر می کنم، این نامه دولت آینده را تشویق به تلاش برای مذاکراتی جدیدی با اسرائیل، در راه صلح می کند. در عین حال من از این واهمه دارم که ما شاهد ضربه دیگری باشیم. آنچه که ما از آریل شارون می توانیم انتظار داشته باشیم چهار "نه" است: او می خواهد به فلسطینیان نه یک کشور با مرزهای سال ۱۹۶۷ بدهد و نه اورشلیم شرقی را. او حق بازگشت پناهندگان را به همان ترتیبی رد

خیلی وقت است که بهایش را پرداخته ام. شعر یک سفر بی انتها در ناشناخته هاست. شاعر ملی بودن به این معنا نیست که از فلسطین در هر شعری نام برد. ما ثابت کردیم که فلسطینی هستیم، خوب که چه؟ ما چطور ثابت می کنیم که ما نویسندگان، موزیسین ها و هنرمندان خوبی هستیم. امروز من آن چیزی را انجام می دهم که در گذشته جرات آنرا نداشتم: انتشار کتابی با اشعار عاشقانه. وقتی که در آن از "گل رز" نامبرده می شود، خیلی ها هنوز آنرا بعنوان سمبلی برای "سرزمین خونین" تعبیر می کنند. اما عکس العمل ها در شب شعر من در رام اله هنگام خواندن اشعار کاموسوترا، بار دیگر به من نشان داد، که مردم تا چه حد تشنه زندگی هستند، تشنه هنر زیبا. این بیشتر به نفع اسرائیل است تا ما، وقتی که ما خود را تنها بعنوان قربانیان یک رژیم اشغالی به دنیا معرفی کنیم.

پروفیل: شما از "سپیده تلخ استقلال" صحبت می کنید.

درویش: "تلخ"، برای آنکه ما در برابر این سوال قرار داریم که آیا تمامی خونهای ریخته شده، ارزش آن چیز کمی را، داشت که ما احتمالاً بدست می آوریم: حداکثر ۲۲ درصد سرزمین اولیه مان را، یک کشور، که نام فلسطین بر روی آن است، بدون مشخصات واقعی، کشور سمبلیک بدون استقلال واقعی و آزادی.

پروفیل: آیا شما یک کشور دو ملیتی مرکب از فلسطینیان و یهودیان را ترجیح می دادید؟

درویش: این رویای من است، اما متأسفانه یک آرزوی محال. برای رسیدن به آن، ما در درجه اول نیاز به راه حل دو کشور داریم. و یک فرهنگ سیاسی دیگر. تنها شهرک های یهودی نشین، ایجاد یک کشور فلسطینی را غیرممکن می کنند. آنها مانع اصلی برای صلح هستند. در آینده نزدیک من پایانی برای این درگیری نمی بینم. به همین جهت از خود سوال می کنم: آیا اسرائیلی ها نیز به هنگام تفکر در مورد آینده، - همچون ما اسیر کابوس می شوند؟

ملی به خورد مردم بدهد، اما در لیست مسائل و مشکلات روزمره، سوال های مشخصی قرار دارد. از آن گذشته کاریسما می تواند از جمله از راه نوشتن سخنرانی های خوب نیز بوجود آید.

پروفیل: آیا شما حاضرید توان نویسندگی تان را در اختیار عباس بگذارید؟

درویش: من شعر می نویسم و نه مقالاتی که به چه باید کرد، پردازند. این مسئله من نیست. پیام شعرهای من، به فلسطینیان این احساس را منتقل می کند که موجودات انسانی باشند و به آنها کمک میکند که آرامش خود را در زندگی بیابند. اشعار به آنها بخشی از آن چیزی را بر می گرداند، که از دست داده اند. در آنها زیبایی درونی زندگی ما انعکاس می یابد.

پروفیل: اشعار قبلی شما بیشتر از آتش جنگ فلسطینیان مشتعل است.

درویش: در گذشته من مطمئن بودم که فردا بهتر از امروز خواهد بود. در حال حاضر فکر می کنم که همه چیز وارونه اتفاق می افتد. لحظه حال آشفته تر از آینده ای است، که تا جایی که قابل پیش بینی است پیام خوشی ندارد. تاریخ یک عجزه است.

پروفیل: به نظر می رسد که شعر معنای چندجانبه داشته باشد، اینطور نیست؟

درویش: دقیقاً، هیچ شعر خوبی درباره یک پیروزی وجود ندارد. اما من منظورم چیز دیگری است: هرچه انسان جوان تر است، فکر می کند که رشد تاریخی، بطور منطقی در جاده پیشرفت به پیش می رود. اما در واقع این طور نیست. به خصوص وقتی که انسان فکر می کند چه چیزهایی در سطح بین المللی پیشرفته محسوب می شوند.

پروفیل: بسیاری از فلسطینیان شما را بعنوان شاعر ملی خویش می بینند. شما خود را چطور محک می زنید؟

درویش: من نمی خواهم شاعر ملی باشم. شاید یک زمانی بودم. اما خودم را از این نقش رها کردم. این نوع تاثیرگذاری بر وطنم را

می کند که توقف ساختن شهرک های اسرائیلی در کرانه غربی را. به زبان دیگر شارون با "نه" هایش ما را از خوش خیالی هایمان رها کرد. من انتظار هیچگونه پروسه صلح واقعی را ندارم، چرا که نقطه حرکت کاملاً آشکار است: ما فلسطینی ها نمی توانیم بیش از آنچه که تا بحال کرده ایم، از خواست هایمان عقب نشینی کنیم و اسرائیلی ها هم آمادگی دادن چیزی بیش از آنچه شارون به ما پیشنهاد می کند را، ندارند.

پروفیل: محمود عباس می خواهد به عنوان رئیس جمهور، بیش از هر چیز بر همبستگی ملی سرمایه گذاری کند. او امیدوار است که در این حیطه تغییری بوجود بیاید. آیا با او در این امیدهایش همراهید؟

درویش: شاید اسرائیلی ها و آمریکاییها تلاش کنند راه حلی را تحمیل کنند که تفاوتی با موضع گیری شارون نخواهد داشت. به این ترتیب انتقاضه ادامه خواهد یافت.

پروفیل: عملیات انتحاری فقط ضربه به مسئله فلسطین زد. این عملیات فقط بهانه ای را به دست شارون می داد که بتواند در کرانه غربی حصار بسازد.

درویش: زمانی که عباس وزیر عرفات بود، حماس را متقاعد به یک آتش بس کرد. من فکر نمی کنم که شارون احتیاج به بهانه ای برای انجام مقاصدش داشته باشد. عملیات نظامی اسرائیل در واقع حماس را دعوت به انجام عملیات از سوی آنها می کند. الان لحظه ای پیش آمده که آمریکا و اسرائیل در بوته آزمایش قرار گرفته اند. عرفات دیگر وجود ندارد. آنها چه به ما خواهند داد. بگذارید که آنها را امتحان کنیم.

پروفیل: آیا عباس از عهده انجام چنین ماموریتی بر میآید؟ او از کاریسمای لازم برخوردار نیست..

درویش: کاریسما چیزی برای فستیوال هاست. ما امروز به شخصیت های کاریسمائی نیازی نداریم. بدست آنها هیچ مشکلی حل نخواهد شد. گرچه عرفات از محبوبیت خود برای این استفاده کرد که مردم را به سازش هائی (مثل اسلو) راضی کرده و آن را به عنوان دستاورد

قانون پناهندگی

آلمان در سال ۲۰۰۵

قوانین جدید مهاجرت و پناهندگی، پناهندگان را به دو گروه اقتصادی قابل قبول و غیر قابل قبول تقسیم نموده است. وضعیت پناهندگانی که موفق به اخذ مجوز پناهندگی نگشته اند بدتر می شود.

مصاحبه با کای وبر مسئول شورای پناهندگان ایالت نیدرزاکسن

مصاحبه گر: Achim Beinsen

دنیای جوان ۲۰۰۵، ۳۱

برگردان ناهید جعفرپور

سؤال: از تاریخ ۱ ژانویه ۲۰۰۵ قوانین جدید پناهندگی و مهاجرت به اجرا در می آید. در این قانون چه چیزی تغییر نموده است؟

جواب: این قانون در نظر دارد امر پناهنده شدن را متوقف ساخته و دسترسی خارجی ها به مرز های آلمان و حق اقامت در این کشور را محدود سازد. وزیر کشور آلمان اوتو شیلی پناهندگان و مهاجران را به دو بخش تقسیم می نماید بخش اول پناهندگان و مهاجرانی است که به لحاظ اقتصادی از سوی دولت آلمان مورد پذیرش قرار می گیرند و بخش دوم کسانی است که دولت تقاضای آنان را مورد قبول قرار نمی دهد. در واقع این جدا سازی هدف اصلی این قانون و در مرکز ثقل آن قرار دارد.

سؤال: آنطور که به نظر می رسد وضعیت کسانی که از سوی مراجع دولتی و غیر دولتی تحت تعقیب می باشند و یا کسانی که بخاطر جنسیتشان مجبور به فرار گشته اند بهتر خواهد شد. اما وضعیت پناهندگانی که تقاضای پناهندگی آنان مورد قبول قرار نگرفته

است و در آلمان زندگی می کنند بسیار وخیم تر خواهد شد. میدانیم که این پناهندگان در این کشور جا افتاده اند و به دلایل متفاوت نمی توانند به کشور مبداء خویش مراجعت نمایند مثلا بخاطر جنگ در آن کشور ها و ... می توانید کمی در این باره توضیح دهید؟ این قوانین برای این انسانها چه خواهد نمود؟

جواب: طبق این قانون فشار بر این انسانها افزایش خواهد یافت تا این انسانها آلمان را ترک نمایند. به این منظور هم مراکز ایجاد شده که پناهندگان را تا هنگام بازگشت در آنجا نگه داری کنند و یا عدم پرداخت پول نقد برای گذشتن امور زندگی این پناهندگان از سوی اداره خدمات اجتماعی (سوسیال آمت ها) و سایر فشار ها و ابزار های شکنجه روحی دیگر که باعث شود پناهنده تحت فشار آلمان را ترک نماید.

سؤال: در این مراکز بازگرداندن پناهندگان چه می گذرد و برای چه ایجاد شده اند؟

جواب: این مراکز مقر های پناهندگی هستند که در آنجا به پناهندگان این احساس منتقل می شود که آنان در آلمان هیچ شانسی برای ماندن ندارند. آنها در این مقر ها تنها یک تخت و ضروری ترین لوازم برای زنده ماندن را خواهند داشت. این مقر ها اکثرا بسیار دور از محل های زندگی سایر انسانها خواهد بود. پناهندگان مستقر در این مقر ها آنقدر پول نخواهند داشت که حتی بلیط اتوبوس برای رفتن به شهر ها و مکان های مجاور را بپردازند. آنها اجازه ترک مقر را خواهند داشت اما برای رفتن به دهات و شهر های مجاور باید کیلومتر ها راه بروند. اجازه کار نخواهند داشت و اجازه ترک منطقه تعیین شده از سوی اداره خارجی ها را ندارند. آنان مرتبا تحت بازجوئی قرار خواهند گرفت. این روند در حقیقت زنگ خطری است برای پناهنده که بداند هیچگونه شانسی ندارد و می باید کشور را ترک نماید. در واقع شکلی از ماندن پناهندگان.

سؤال: شورای پناهندگان چه انتظاری از قانون پناهندگان و مهاجران داشت؟

جواب: در حدود صدها هزار پناهندگانی در آلمان وجود دارند که فقط از سوی دولت تحمل میشوند بدون کوچکترین شانسی برای اخذ حق اقامت این کشور. ما امید داشتیم که

سؤال: شورای پناهندگان ایالت نیدر ساکسن برای این پناهندگان چه خواهد نمود؟

جواب: ما خواهان حق اقامت برای این گونه پناهندگانی که در اثر این قانون مورد خطر اخراج قرار گرفته اند می باشیم. کسانی که زندگیشان در آلمان شکل گرفته است. ما اعتقاد داریم که خانواده های با فرزند که بیش از سه سال است که در آلمان بسر می برند باید اجازه اقامت در آلمان را بگیرند. مجرد ها باید از این حق بعد از ۵ سال اقامت در آلمان برخوردار گردند.

سؤال: چرا سیاستمداران آلمان و مسئولین تا کنون کاری برای این افراد که تحمل میشوند نکرده اند و راه حلی پیدا نکرده اند؟

جواب: یکی از دلایل اصلی بطور قطع وضعیت بازار کار است. دولت آلمان از پناهندگان و مهاجران بعنوان ارتش ذخیره بازار کار استفاده می کند که وضع بیکاری را ثابت نگه دارد هر وقت به نفعش باشد آنها را به داخل راه می دهد و هر وقت به نفعش باشد آنها را اخراج می کند.

سؤال: وظیفه شورای پناهندگان در سال های آینده چیست؟

جواب: در ابتدا تلاش داریم فضائی جدید به وجود آوریم که تحت این قانون بتوانیم کارهایی کنیم. ما می خواهیم کمک های قانونی برای کسانی که اقامتشان در آلمان توسط این قانون مورد مخاطره قرار گرفته است، فراهم سازیم و از کسانی بخواهیم که بصورت همت عالی در این راه کمک نمایند و همچنین از اداره پناهندگان درخواست کمک و پشتیبانی نمائیم و در نهایت نهاد های سیاسی را برای اخذ اجازه اقامت برای این انسانها بسیج نمائیم تا بتوانیم اجازه اقامت برای این پناهندگان بگیریم. صریح تر بگویم ما می خواهیم برای حق ماندن کسانی که از سوی دولت آلمان تحمل می شوند مبارزه کنیم.

«سونامی»، قهر طبیعت، عامل بزرگ ترین فاجعه طبیعی؟

اتحاد کار

شماره ۱۲۴ دی ۱۳۸۳

ژانویه ۲۰۰۵

ETEHAD KAR
JANUARY 2005
VOL 11. NO. 124

تماس با روابط عمومی سازمان:
نامه های خود را به آدرسهای زیر از
یکی از کشورهای خارج برای ما پست
کنید.

آدرس پستی (جدید):

ETEHAD

B. P. N° 351

75625 PARIS Cedex 13

France

آدرس سازمان در نروژ:

POST BOKS 6505

RODELO KKA

0501 OSLO 5

NORWAY

آدرس پست الکترونیکی

info@etehadefedaian.org

آدرس صفحه سازمان در اینترنت

www.etehadefedaian.org

۲۲۴۳۱۰۲۱۷ (۴۹)

فاکس

۶۰۸۶۰۱۳۵۶ (۳۳)

تلفن

بها معادل: ۱/۵ ارو

روز ۲۶ دسامبر، درست در نخستین سالگرد زلزله شهر بم، زلزله هولناکی در بستر اقیانوس هند رخ داد که طبق آخرین آمار منتشر شده بیش از ۲۶۰ هزار نفر را در سواحل این اقیانوس به کام مرگ کشانده است و خسارات جبران ناپذیری را در سواحل چندین کشور از اندونزی، تایلند، هند سری لانکا، جزایر مالدیو تا سواحل سومالی در شمال آفریقا وارد ساخت. بیشترین آمار کشته شدگان این فاجعه در اندونزی، حدود ۱۶۶ هزار نفر اعلام شده است.

پارسال در آغاز سال میلادی، کشور ما غرق در عزای بم بود. ۴۰ هزار نفر در جریان زلزله جان باخته بودند و شهر بم یک شبه ویران شده و به تلی از خاک و آوار برسر ساکنان خود تبدیل شده بود. آن ها که جان سالم به در برده بودند، بدون سرپناه و بدون هر گونه امکان زندگی به حال خود رها شده بودند. همبستگی بین المللی و ملی از یک طرف برانگیخته شده بود. اما از طرف دیگر حکومت اسلامی با استقرار سپاه پاسداران بر دروازه ویرانه های شهر، بر شدت فاجعه زلزله با محروم نمودن بازماندگان فاجعه از امدادسانی، می افزود و گرد مرگ بر فراز شهر را با اسلحه و تهدید پاس می داشت. اکنون نیز بعد از یک سال روشن نیست که این همه کمک مردم کشور ما و میلیاردها کمک بین المللی به کجا رفته است، که هنوز در بم مردم در چادرها و در اقامت گاه های موقت زندگی می کنند.

امسال نیز بشریت سال نو را با خبر بمراتب دهشتناک تری به استقبال رفت. فاجعه سونامی، زمین لرزه در کف اقیانوس هند، در عرض چند ساعت، با قدرت تخریب غیر قابل باوری هر آنچه را که در سر راهش بود، ویران کرده، درهم کوبیده و از رهگذار خود تلی از اجساد و آوار برجای گذاشته بود. شهرها و روستاها را خود در سواحل چندین کشور به زیر کشیده و له نموده بود. قایق های ماهیگیران را همچون خانه هایشان در ساحل، به کام امواج ده ها متری کسانده و در قعر آب ها خشمناک فروخورده بود. قربانیان این زلزله بر عکس بم فقط به ساکنان مناطق ساحلی اقیانوس هند خلاصه نمی شدند. ده ها هزار توریست در سواحل رویائی اقیانوس هند از تایلند تا اندونزی و مالدیو و .. غافلگیر این حادثه غریب شده، جان باخته و یا مئلصدها هزار نفر از اهالی منطقه آواره گشته بودند. خبر سونامی همه جای جهان نه قط از طریق گزارش و تصویر که با ورود هر توریست جان به دربرده ای، حی و حاضر بود.

در فجایع طبیعی از نوع سونامی، و یا زلزله بم، معمولاً باید تلاش بر این باشد که تا آن جا که دزر قدرت بشری نهفته است، دست به نجات قربانیان از زیر آوار زد، تا فرصت اندک بعد از این حوادث به پایان نرسیده است، از هیچ تلاشی فروگذار ننمود تا حتی شده انسانی را از پرتگاه مرگ نجات داد و آنان را که نجات یافته اند، نگذاشت که در ورطه گرسنگی و سرما و بی خانمانی رها شوند.

اما همیشه این خواست را نمیتوان به اجرا گذاشت. در سونامی عوامل متعددی در تاخیر در کمک رسانی به بازماندگان زلزله موثر بودند. سیاری از جاده ها و راه های مواصلاتی نیز طعمه سیلاب شده بودند. در خیلی از مناطق جاده های قابل استفاده برای کمک رسانی وجود نداشت. وسعت مناطق و ناتوانی دولت های محلی در هماهنگی کمک ها و بلبشوی حاکم بر فرودگاه ها و دست آخر حد اقل در دو مورد اندونزی و سری لانکا، رد پاهای جنگ داخلی و دخالت ارتش مانع بزرگی بر سر راه کمک رسانی بود. بخصوص در مناطق تاملیل نشین سری لانکا، و جزیره سوماترا در اندونزی که شهر ساحلی آچه در این جزیره کاملاً ویران شده است.

مثل هر زلزله دیگر بعد از سونامی هم هر کسی با این سوال مواجه شد که آیا وقوع زلزله در اقیانوس هند قابل پیش بینی بنود؟ و اگر بود تا چه حد امکان آن بود که از این همه کشتار جلوگیری کرد؟

پاسخ به این سوال هم بیش از آن که کار حدس و گمان باشد، نیازمند استفاده برنامه ریزی شده از امکانات دانش بشری و از آن مهم تر وجود اراده برای استفاده از این امکانات برای پیشگیری از چنین وقایعی است. در کشورهای ساحل اقیانوس هند هم همچون کشورما، سیاست و سیاستمداران حاکم فرسنگ ها از تدبیر برای پیشگیری از تلفات انسانی در برابر چنین حوادثی به دوراند.

از طرف دیگر در سطح بین المللی نیز، اگر درصد ناچیزی از آن چه که صرف تدارک برای جنگ ها و کشتار هائی از نوع آن چه در همسایگی ما در عراق به نام «آزادی»، می شود، صرف اقدامات پیشگیرانه ای در این قبیل حوادث می شد، قطعاً تلفات انسانی این قبیل حوادث تا بدین حد بالا و تاثیرات آن بر زندگی میلیون ها انسان این چنین دردناک نمی بود.

سونامی بعد از زلزله بم، بزرگ ترین فاجعه طبیعی سال های اخیر و در نوع خود منحصر بفرد بود.

همبستگی جهانی با بازماندگان سونامی نیز در نوع خود منحصر بفرد بود.

